

ابوالفضل حاج قربانعلی

چهرهٔ دکتر حسن فاطمی



ابو الفضل حاج قربان علی

چہرہٴ دکتر فاطمی

رسل اللہ کے لئے راسخاں

رسل اللہ کے لئے راسخاں

چہرہ دکتہ فاطمی

ابوالفضل حاج قربانعلی

حروفچینی : قیام

لیتوگرافی : پیچاز

چاپ : گلشن

چاپ اول ، ۳۰۰۰ نسخہ ، سال ۱۳۷۰

ناشر : مؤلف

فهرست

تاریخ فاطمی	۱
تاریخ فاطمی در مکه	۲
تاریخ فاطمی در خوارزم	۳
تاریخ فاطمی در کابل	۴
تاریخ فاطمی در هندوستان	۵
تاریخ فاطمی در ایران	۶
تاریخ فاطمی در کابل	۷
تاریخ فاطمی در کابل	۸
تاریخ فاطمی در کابل	۹
تاریخ فاطمی در کابل	۱۰
تاریخ فاطمی در کابل	۱۱
تاریخ فاطمی در کابل	۱۲
تاریخ فاطمی در کابل	۱۳
تاریخ فاطمی در کابل	۱۴
تاریخ فاطمی در کابل	۱۵
تاریخ فاطمی در کابل	۱۶
تاریخ فاطمی در کابل	۱۷
تاریخ فاطمی در کابل	۱۸
تاریخ فاطمی در کابل	۱۹
تاریخ فاطمی در کابل	۲۰
تاریخ فاطمی در کابل	۲۱
تاریخ فاطمی در کابل	۲۲
تاریخ فاطمی در کابل	۲۳
تاریخ فاطمی در کابل	۲۴
تاریخ فاطمی در کابل	۲۵
تاریخ فاطمی در کابل	۲۶
تاریخ فاطمی در کابل	۲۷
تاریخ فاطمی در کابل	۲۸
تاریخ فاطمی در کابل	۲۹
تاریخ فاطمی در کابل	۳۰
تاریخ فاطمی در کابل	۳۱
تاریخ فاطمی در کابل	۳۲
تاریخ فاطمی در کابل	۳۳
تاریخ فاطمی در کابل	۳۴
تاریخ فاطمی در کابل	۳۵
تاریخ فاطمی در کابل	۳۶
تاریخ فاطمی در کابل	۳۷
تاریخ فاطمی در کابل	۳۸
تاریخ فاطمی در کابل	۳۹
تاریخ فاطمی در کابل	۴۰
تاریخ فاطمی در کابل	۴۱

۴۲	برضد استعمار
۴۷	مجلس فرمایشی
۵۰	احزاب و روشنفکران وابسته
۵۳	عدالت اقتصادی
۵۵	دوبار سوء قصد به جان فاطمی
۵۸	رفتن شاه
۶۱	زاهدی در مخفیگاه
۶۵	فرار شاه
۶۸	مهر و موم کاخ سعدآباد
۷۰	بازجوئی از افسران طرفدار شاه
۷۳	عوامل شکست نهضت ملی
۷۵	نقش آمریکا در کودتا
۸۳	نقش انگلیس در کودتا
۸۵	کودتای انگلیسی - آمریکائی
۹۰	نخست وزیر زاهدی
۹۴	اخباری از وقایع ۲۸ مرداد از مطبوعات آن روزنامه
۹۶	ارتش و کودتا
۱۰۶	چماقداران و کودتا
۱۰۹	تبلیغات شاه، پس از کودتا
۱۱۲	معرفی کابینه زاهدی
۱۱۵	پارلمانهای فرمایشی
۱۱۷	قضاوت شاه در مورد دکتر فاطمی

- ۱۲۰ تورم بعد از کودتا
- ۱۲۲ فاطمی در مخفیگاه
- ۱۲۴ اختفا به نقل از خود فاطمی
- ۱۲۶ دستگیری دکتر فاطمی
- ۱۳۱ ملاقات در بیمارستان
- ۱۳۶ انتقال فاطمی به زندان
- ۱۳۸ آخرین نامه دکتر فاطمی
- ۱۳۹ دفاعیات دکتر فاطمی
- ۱۴۱ افشاگری خواهر دکتر فاطمی
- ۱۴۳ شهادت دکتر فاطمی
- ۱۴۷ سوء استفاده عوامل کودتا
- ۱۵۳ نروت دکتر فاطمی
- ۱۵۵ شهادت دکتر فاطمی و مطبوعات جهان
- ۱۵۸ چهلمین روز شهادت دکتر فاطمی

سر آغاز

سید حسین فاطمی، در سال ۱۲۹۶ هجری شمسی در شهر نائین، از پدری روحانی، (سید علی معروف به سیف العلماء) و مادری محترمه (سید طوبی دختر حجت الاسلام خدام العلوم) که هر دو از سادات طباطبایی بودند، متولد شد.

وی پس از تحصیلات ابتدایی، در نوجوانی، از نائین به اصفهان رفت و ضمن تحصیل، در کنسار برادرش سیف پور فاطمی که دارای امتیاز روزنامه باختر امروز بود، مشغول به کار شد و در رشته روزنامه نگاری به کسب تجربه پرداخت.

سید حسین فاطمی که می خواست در روزنامه مهمتری کار کند و فعالیت بیشتری در امر سیاست داشته باشد و به علاوه تحصیلات خود را تا دانشگاه ادامه دهد، در سال ۱۳۱۶ به تهران آمد و از آنجا که با سبک نشریه ستاره به مدیریت احمد ملکی آشنا بود، به ملکی مراجعه کرد و همکاری خود را، با سمت مدیر داخلی و سردبیر نشریه ستاره،

آغاز کرد. احمد ملکی درباره او می گوید:

انصاف می دهم که حسین فاطمی، با اینکه وارد سیاست نبود اما قلم روان و شیوایی داشت. او روز به روز در کار روزنامه نگاری استعداد و لیاقت بیشتری نشان داد تا اینکه برادرش برای قبول پست شهرداری به شیراز رفت و روزنامه باختر را به او سپرد. فاطمی روزنامه را شخصاً زیر نظر گرفت و با کمک من (احمد ملکی) و با یاری تدین که آن روز تصدی وزارت فرهنگ را به عهده داشت، روزنامه باختر به تهران انتقال یافت و خود شخصاً آن را اداره کرد.

سپس زمانی رسید که به اروپا رفت و روزنامه باختر، بار دیگر، زیر نظر برادرش سیف پور فاطمی قرار گرفت. از آن به بعد روزنامه دچار سقوط تیراژ شد و چون سبک سیف پور با سید حسین فاطمی تفاوت داشت، روزنامه با تحمل ضرر و زیان فراوان، تعطیل شد.

در این زمان که روزنامه باختر تعطیل شد،

فاطمی به همراه خانواده به شیراز رفت و در آنجا به تدریس پرداخت.

در این زمان که فاطمی به شیراز رفته بود، روزنامه باختر به دست سید حسین فاطمی افتاد و او به تدریس پرداخت. در این زمان که فاطمی به شیراز رفته بود، روزنامه باختر به دست سید حسین فاطمی افتاد و او به تدریس پرداخت.

در این زمان که فاطمی به شیراز رفته بود، روزنامه باختر به دست سید حسین فاطمی افتاد و او به تدریس پرداخت.

در این زمان که فاطمی به شیراز رفته بود، روزنامه باختر به دست سید حسین فاطمی افتاد و او به تدریس پرداخت.

در این زمان که فاطمی به شیراز رفته بود، روزنامه باختر به دست سید حسین فاطمی افتاد و او به تدریس پرداخت.

در این زمان که فاطمی به شیراز رفته بود، روزنامه باختر به دست سید حسین فاطمی افتاد و او به تدریس پرداخت.

در این زمان که فاطمی به شیراز رفته بود، روزنامه باختر به دست سید حسین فاطمی افتاد و او به تدریس پرداخت.

فاطمی در پاریس

فاطمی به خاطر مشکلات مالی، دوران تحصیلات خود را در پاریس به سختی می گذراند و مانند بسیاری دیگر از دانشجویان ایرانی مقیم پاریس، دارای مشکلات فراوان بود. احمد ملک‌ی در خاطرات خود می نویسد:

به منظور تأمین هزینه تحصیلات دانشگاهی حسین فاطمی دست به دامان برادرش مصباح فاطمی شدم که ثروت و املاک بسیار داشت و ثابت کردم که حسین فاطمی، دارای استعداد و هوش روزنامه نگاری فراوانی است (پس) بهتر است که وی در این رشته ادامه تحصیل دهد. بالاخره وی حاضر شد هزینه حسین فاطمی را تا پایان تحصیلات بپردازد و موقعی که حسین فاطمی در پاریس به تحصیل اشتغال داشت، کنفرانس صلح در آن شهر برگزار می شد و او بعد از ظهرها در جلسات کنفرانس صلح حضور می یافت و از سخنرانیهای اعضای آن یادداشتهایی تهیه می کرد و به تدریج آنها را، ضمن مقالات و تفسیرهای

خود، برای روزنامه‌های ستاره، مرد امروز و یکی دو روزنامه دیگر تهران می‌فرستاد و به چاپ می‌رسید.

فاطمی در یکی از این مقالات نوشته بود: اوضاع ایران، بسیار بر یاس و ناامیدی من می‌افزاید زیرا این زمامداران ما اصلاً دنیا را نمی‌بینند و حتی اخبار یومیه را هم نمی‌خوانند. حساب اینها صددرصد غلط است و اطمینان دارم که تمام اعمال و حرکاتشان به ضد ملت و مملکت است و بالاخره به فنا و نابودی آنها می‌انجامد.

فاطمی در سال ۱۳۲۷ از اروپا بازگشت و در ۸ مرداد ۱۳۲۸ روزنامه باختر امروز را بار دیگر انتشار داد و در اسفند ۱۳۲۸، در جبهه ملی، در کنار دکتر مصدق، مبارزه را (به شکل تشکیلاتی) آغاز کرد و در ۲۹ آذر ۱۳۲۹ به وسیله حکومت رزم آرا به مدت سه روز به زندان رفت. در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ به معاونت سیاسی و پارلمانی نخست‌وزیر در کابینه مصدق منصوب شد و در ۲۷ آذر ۱۳۳۰ به منظور شرکت در مجلس دوره هفدهم، از مقام دولتی استعفا کرد.

وی در ۲۶ بهمن ۱۳۳۰، در طول مراسم سالگرد شهادت محمد مسعود مورد سوء قصد قرار گرفت و بر اثر اصابت گلوله مجروح شد و مدت هشت ماه تحت درمان قرار گرفت.

در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۳۰ بر تخت بیمارستان، انتخاب خود را به وکالت مجلس پذیرفت و در مهرماه ۱۳۳۱ تا پایان روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مقام وزارت امور خارجه کابینه مصدق باقی بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، ۱۸۸ روز مخفی بود و به فعالیت زیرزمینی علیه رژیم کودتا می‌پرداخت. در ساعت ۱۳/۵ روز شنبه

۶ اسفند ماه ۱۳۳۲ در مخفیگاهش دستگیر شد و همان روز در يك نوطئه از قبل تعیین شده توسط عده‌ی چاقو کشر رژیم کودتا در برابر کاخ شهربانی با ۱۳ ضربه چاقو از پشت و پهلو زخمی شد که تا لحظه تیرباران از جراحات آن رنج می‌برد.

در تابستان سال ۱۳۳۳، فاطمی با جراحات و تب شدید، در محاکمه فرمایشی نظامی شرکت جست و روز یکشنبه ۱۷ مهر ماه ۱۳۳۳، پس از سه ساعت شور ظاهری، رای به اعدام او صادر شد و بامداد روز چهارشنبه ۱۹ آبان ماه ۱۳۳۳، در حالی که بر اثر ضعف قادر به حرکت نبود و در تب می‌سوخت، او را با برانکار به میدان تیر لشکر ۲ زرهی بردند و تیربارانش کردند و بنابر وصیت او در کنار شهدای ۳۰ تیر به خاک سپردند.

اتهامات فاطمی

قبل از بررسی چهره واقعی دکتر سید حسین فاطمی، خاطر نشان می‌کنیم که او، مانند بسیاری از دشمنان استبداد و استعمار، آماج حملات و تهمت‌های گوناگونی بود و این چندان تعجب‌آور نیست. این دست‌نوشته‌ها، در زمان اختفا به دست خود او نوشته شده است:

روزنامه‌های نفیسی از منلاشی شدن جبهه خیر می‌دهند. به بازارها گفته‌اند که فاطمی برادر همان مصباح فاطمی است که از طرف انگلیسی‌ها هفت سال حاکم بر خوزستان بود، به علاوه در دین او تردید می‌رود و روزنامه‌یی که اجیر شده شرکت نفت بود، قسمت خوشمزه‌یی داشت که بیوگرافی من بود و آن عبارت بود از اینکه من، بی‌دین، بهایی، سنی و یا مسیحی هستم.

انگلیس و عوامل او که می‌دانستند فرمول ملی شدن صنعت نفت و عبارات پیشنهادی معروف جبهه ملی را من در منزل نریمان به

وکلای جبهه پیشنهاد کرده‌ام و از مقالات باختر امروز، میزان مبارزات مرا تشخیص داده بودند و از اخراج جاسوسانی نظیر فساو و رفیقش جیکاک و همچنین عوامل مخرب دیگری که به اسم روزنامه‌نگار به ایران فرستاده می‌شدند مثل مخبر نشریه دلی اکسپرس و نشریه‌های دیگر و خبرنگار رویتر که به دست من صورت گرفت عصبانی بودند، سعی داشتند به هر قیمت شده از انتخاب من به عنوان نماینده تهران جلوگیری کنند و اگر به دوره روزنامه‌کمانی مراجعه شود، حول ملی شدن صنعت نفت، به من بیش از اعضای جبهه فحش و ناسزا نوشتند و غافل بودند از اینکه همین هتاک‌ها به میزان قابل توجهی، آراء مرا در تهران بالا می‌برد.

در تاربخ بشریت، وارد آوردن اتهام برای خدمت‌دار کردن شخصیت دیگران، قدمتی دیرینه دارد. ولی عامل این فاجعه اجتماعی این واقعیت است که قدرتهای سلطه‌گر و دیکتاتورها، تاب تحمل اظهار نظر دیگران را به خصوص اگر به نفع مردم هم باشد، ندارند.

هیچ فیلسوفی، آزادی را تسا مرز هرج و مرج تأیید نمی‌کند، ولی اغلب آنها معتقدند که آزادی سیاسی، همان امنیت سیاسی و یا اعتقاد به وجود این امنیت است.

در آزادی سیاسی، هر کس حق دارد تا آنجا که به جامعه آسیب نرساند، اظهار نظر کند و هرگز هیچ قدرتی بدون دلیل و منطق، نمی‌تواند نظر فرد یا افراد را رد کند و آنها را مخرب بداند و به صاحبان آن اتهام وارد کند. متسکیو می‌گوید:

امنیت سیاسی انسان، هیچ وقت مورد حمله قرار نمی‌گیرد، مگر

موقع انتساب اتهامات، بنابر این آزادی مردم، مخصوصاً بسته به آن است که قوانین جزایی، خوب تدوین شوند (شده باشند) و تا وقتی که امنیت سیاسی تأمین نشده باشد، آزادی معنی نخواهد داشت.

و فاطمی که می‌دانست استعمار و استبداد تا چه حد این مفاهیم را بیگانه می‌دانند، نوشت: لندن یکصد و پنجاه سال است که در شرق تاج می‌ستاند، سلسله منقرض می‌کند و دودمان پادشاهی می‌سازد. خرابه‌نشین را به کاخ سلطنتی می‌رساند و دوستان ملت‌ها را به خاک سیاه می‌نشانند. مسلم است که از بیداری و قیام مردم ما سخت رنج می‌برد.

پس بدیهی است که کشوری چون ایران در سال ۳۲، نمی‌تواند آزادی سیاسی کسانی چون دکتر فاطمی را تأمین کند و علت هم استبداد داخلی و فشار استعمار خارجی است و این عدم امنیت سیاسی تا آنجا گسترش می‌یابد که فاطمی دشمن انگلیس را جاسوس انگلیس لقب می‌دهند.

دکتر شیفته می‌نویسد:

بسیاری از مقامات سیاسی و پارلمانی سعی بر آن داشتند چنین وانمود کنند که دکتر فاطمی، با فاطمی‌های اصفهانی و خوزستانی که ارتباطاتی با سیاست‌گزاران لندن داشتند، قوم و خویش است. در حالی که فاطمی از فاطمی‌های نایب بود و هیچ‌گونه قرابتی با آنها نداشت و به خاطر همین اتهاماتی که دشمنان به او نسبت می‌دادند، نزد من شکایت و اظهار ناراحتی می‌کرد.

فاطمی و آزادی قلم

در سالروز تأسیس روزنامهٔ مرد امروز، دکتر فاطمی به محمد مسعود نوشت:

روزنامه‌یی که چاپلوسی می‌کند و در سال يك تقویم منتشر می‌کند، به آسانی به حیات خود ادامه می‌دهد ولی روزنامهٔ تو که مدافع عدالت و حقوق مردم و مخالف فساد و دیکتاتوری است، با هزاران زحمت، انتشار می‌یابد. در چنین مملکتی که همه چیز حرف است، آزادی، قانون، عدالت، مساوات، مذهب، بشریت، مسلمانی و دین و آیین، ملعبهٔ اغراض و شهوات مشتی فاسد و ناپاک و حریص و جاه طلب است، ادارهٔ يك روزنامهٔ حقگو، شجاع و بی‌باك و در عین حال باتقوی و درست، مسلماً معجزه به شمار می‌رود.

فاطمی می‌گفت:

بیست سال است که در ایران، آزادی مقهور اراده و اسیر بسک رژیم کشنده و خطرناک بود و بسیاری از عزیزترین فرزندان لایق این

مملکت را به جرم مبارزه با رژیم خودسری و استبداد کشتند. ما هنوز معنی عدالت را نمی فهمیم و کلمه آزادی را که به قول مسادام رولاند، تمام جنایتها را زیر عنوان و به نام او مرتکب می شوند، نشناخته ایم.

فاطمی می افزود:

آزادی برای مردم مملکت ما حکم خواب، خیال، وهم و تصور را پیدا کرده است و ما طوری بسا استبداد، زور، تجاوز و تعدی آشنا شده ایم و با این مظاهر اعصار اولیه خلقت خو گرفته ایم که دنیای آزاد و غیر مقید، در نظر ایرانی، وجود خارجی ندارد و حتی نمی تواند تصور کند که می توان آزاد بود، می توان چاپلوسی نکرد و وطن فروشی، شرط موفقیت محسوب نمی شود. در مملکت ما، از هزار راه و دستاویز، هر روز خانه دهقان و کارگر و کاسب را دولت، فقط برای اینکه سرنیزه در اختیار دارد، می چابد و این زورگویی تا به حدی است که در تمام افریقای سیاه، از این بزرگترین نمونه توحش، کمتر اثری می بینید. در ایران که بی عدالتی، غارتگری و تجاوز، به اوج خود رسیده است و طبقه اول یعنی معدود و انگشت شمار (اطرافیان رژیم) صاحب همه چیز شده و میلیاردها تومان ثروت و اراضی را زیر نفوذ و قدرت و اختیار خود گرفته اند، وقتی روزنامه ها، این صدای مردم، می خواهند این مفساد را برملا کنند، رژیم جلاد و خون آشام، نمی تواند آن را تحمل کند. همه دیکتاتورها که طلوعشان با جلال و جبروت و غرورشان با خفت و ذلت و خواری است، مطبوعات را خار راه خودشان می دانند، ولی روزنامه ها، تا دم قبر، آنها را بدرقه خواهند کرد. وقتی برای سانسور بیشتر و به کار بردن تیغ استبداد علیه

مطبوعات، قانسون سنگینی وضع شد، فاطمی نوشت: هیئت حاکمه ایران خیال کرد با گذراندن یکی از سنگین ترین قوانین مطبوعاتی دنیا می تواند جلوی قلمهای آزاد را که در حلقه بندگی پول، زور و غیره در نمی آیند، بگیرد و فساد و خرابی و بدبختی موجود ملت ما را مکتوم نگاه دارد، غافل از اینکه قوه روزنامه را هیچ کس و هیچ چیز جز دنائت و کوتاه نظری خود صاحبان قلم نمی تواند بشکند.

فاطمی و مردم

ملت ایران، مردنی نیست. این تازیانه‌ها، این دلقک‌بازی‌ها و این خفقانها، افکار او را بیشتر بیدار می‌کند. مطمئن باشید که ما این قدرت را داریم که ملت را آنچنان حاضر و آماده سازیم تا این مقام را از دزدها بگیرد و سزای بدکرداران را بدهد.

فاطمی، در عین حال که از جانب مردم حرف می‌زد، می‌خواست ملت را علیه استبداد و استعمار به حرکت درآورد و لذا با شجاعت می‌افزود:

در این نبرد، یا مرگ با افتخار یا زندگی قرین به شرافت به چنگ ما خواهد افتاد و این دو راهی است که امروز ملت ایران باید انتخاب کند: «یا مرگ یا زندگی». و در اختیار کردن این دو طریق بیش از هر چیز باید بداند که آن مرگ، حتماً بایستی قرین به شرافت باشد و هم‌بطور آن زندگی باید قرین با افتخار باشد زیرا آن زندگی را که قبول می‌کند و در پناه آن دقایق ایام را سپری می‌سازد، بدون

سرافرازی و شرافت، زندگی نیست.

این تازیانه‌ای که ۲۰ سال بر روی استخوانهای فشرده شده جامعه ایرانی فرود آمده و این کوه مصائب که بر جان و تن وی تحمیل شده، آیا کافی نیست که از این خواب‌گران بیدارش کند و از این حالت اغما و بیهوشی رهایی‌اش دهد؟

فاطمی، به سبب حس مسئولیتی که داشت، مثل شیر می‌خروشد و خطاب به ملت ایران بانگ برمی‌آورد که برخیز و بیدار شو. این خواب طولانی، افتخار را از دست تو گرفته است. تو مفخر تاریخ جهان بودی و روزی، از فرط غرور، بر دریاها تازیانه می‌زدی. چرا امروز در مقابل استبداد و استعمار چنین خاموشی و به خواب غفلت ادامه می‌دهی؟ ملت ایران، برخیز و بیدار شو. تو ۴۰۰ سال در خوابی عمیق فرو رفته‌ای و دشمن اعضا و اعصاب را تخدیر کرده است.

از آن روز که پادشاه بخت بر گشته صفوی - شاه سلطان حسین - تقدیر را در تقویم تاج و تخت ایران دخالت داد و به جای اینکه سرنیزه و شمشیر در دیده خصم بنشاند، به جادوگر و دغانویس متوسل شد، این شکست، تو را افسرده و غمگین کرده و روح تو، نبوغ تو، شخصیت تو و غرور تو را شکسته و کشته است.

به قول فاطمی، ۴۰۰ سال سپری شده ولی ما هر روز يك قدم به انحطاط نزدیک‌تر می‌شویم و در این مدت، همه چیز ایران تحلیل رفته است و موقعیت سیاسی ما، تربیت اخلاقی ما و وضع اقتصادی ما، قوس نزولی را پیموده است.

۴۰۰ سال است که ملت ما، مملکت ما و همه چیز، سیر قهقرایی

را طی می کند و به عقب برمی گردد و آنچه از افتخارات دیروز ذخیره داشته، همه را خرج کرده است و امروز دیگر هیچ ندارد. امروز به جز گروه فاسدی که بر روی استخوانهای خرد شده او جنگ و نزاع می کنند و در دعوای وزارت و وکالت، بر سر و مغز یکدیگر می کوبند، ملت و مملکت ما ایران، مالک چیز دیگری نیست.

فاطمی که می دانست خواست استبداد و استعمار این است که ملت را فرسوده و خسته کند و هرگونه امید را به یاس و هر نوع حرکت را به خمودی و هر احساس آزادیخواهی را به خیالسی واهی مبدل سازد فریاد برمی آورد که: ما هرگز نمی میریم، زیرا ما زنده عشقیم. ما با دنیا و تاریخ در يك روز به وجود آمده ایم. قرنهای پیش، در روزگاری که جهان در لجه بی عدالتی ها غوطه ور بود، ما موجد نظام اجتماعی بودیم. ملت ایران مردنی نیست و این تازیانه ها و این دلقک بازیها و این خفقتانها، افکار او را بیشتر بیسار می کند و آنچنان روی اعصابش اثر مثبت می گذارد که جبران غفلتهای گذشته خواهد شد. آیا این طور نیست؟ ما صاحب این خانه هستیم. ما باید آن توانایی و آن شخصیت ذاتی خود را بروز دهیم که هر نالایی پست و هر ولگرد بی فکر و بی شعور و بی سروپا نتواند حاکم بر مقدرات ما و این مملکت بشود. برای اجرای این خواسته برحق آماده شوید و بدانید که قدرت و ثروت هر وزیر و وکیل، از ملت ایران است، پس چرا باید بگذاریم که آنها بر خلاف میل و اراده ما قدم بردارند و یا بخوانند افکار پسوج و بی معنی خود را بر ما تحمیل کنند؟ ما باید مرد و مردانه و بدون بیم و هراس از زور و استبداد، با يك حرکت سریع، موجودیت خود را

عیان کنیم و آنها را از بساط حکومت برانیم و سروکارشان را به چوبه دار حواله دهیم.

و سپس خطاب به دولت سهیلی گفت: مطمئن باشید که این قدرت را در خود سراغ داریم و ملت آماده است.

فاطمی و رضاخان

دکتر فاطمی، شخصیت برجسته‌یی بود که علت اصلی مشکلات کشور و مردم را به خوبی می‌شناخت و آن را بدون هراس عنوان می‌کرد. او با وجودی که می‌دانست اگر ذره‌یی نرزش به خرج دهد، از تمام امکانات دربار بهره‌مند خواهد شد، درباره‌ی تاجداران زورمند چنین می‌اندیشید:

چرا باید کشور ایران را دست بسته به یک غول بیابانی مثل سردار سپه بسپارند و او در ایران رژیم وحشت و ترور به وجود آورد؟ در کشوری که تاریخ و افتخارات او نماینده‌ی مدنیت و عظمت کهنسال است، تمام آثار و علائم قرون وسطی، از محبس قصر تا دستبند قبانی و آمبول مرگ و دیو ترور، همه جانمایان است و در هر اداره و هر کوی و برزن، مظاهر (نکبت‌بار) آن به چشم می‌خورد.

فاطمی می‌گفت: چرا باید کسی چون رضاخان، ایران را اداره کند و کسی چون مختاری رئیس نظمیه و جواد عامری وزیر امور خارجه

باشند؟

فاطمی به خوبی می دانست که این حکومت‌های پشوالی، عروسک‌های بی اراده‌یی بیش نیستند که هر چه به آنها دیکته شود، همان را اجرا می کنند، لذا در مورد رضاخان گفت: پهلوی را برای آزاد کردن ملت ایران نبردند، همان طور که او را برای سعادت این ملت نیاوردند. آنها هر وقت تشخیص دادند که آوردن او مناسب است آوردند و هر وقت پی بردند که ضرورت اقتضا می کند او را بردند. و در این مدتی که رضاخان در رأس کار بود، به چنان فجایع و رسوایی‌هایی دست زد که هر سخت دلی را به لرزه درمی آورد. رضاخان، افراد را بدون هیچ تفصیری، فقط به جرم آزادیخواهی، می گرفت و در محبس قصر جای می داد و اموالشان را تاراج می کرد و پس از ۵ - ۱۰ - ۱۵ سال حبس، آنها را در زندان مسموم می کرد و جسد بی روحشان را به خانواده‌های بدبخت و بلا دیده‌شان، تحویل می داد.

این بود نتیجه آن طرز حکومت و این بود یادگاری که رضاشاه برای ایران گذاشت و رفت. سردار سپه، بسا سوء استفاده و برقراری حکومت نظامی، بنیان حکومت ملی را ویران کرد، رشوه خواری و دزدی را رواج داد، ملک و هستی را تاراج کرد و مال مردم را به انواع حیل گرفت.

بعد عتی که رضاشاه گذاشت، کار را به جایی رساند که وقتی پس از رفتنش دارایی او را حساب کردند چندان بود که می شد از سعد آباد تا جزیره موربس را از آن اندوخته‌ها با ریال نقره فرش کرد. رضاخان در این کار تنها نبود بلکه از این خان کرم هزاران شاگرد بهتر از استاد

پدید آمدند.

فاطمی حتی کار رسیدگی به حساب دستگاه جبار حاکمه را به آنجا رساند که پس از برکناری رضاخان، خواستار رسیدگی به جرائم وزرای او شد و گفت: به کارهای امرای ناپاک رسیدگی کنید و صفحات تاریک و ننگین ۲۰ ساله را روشن سازید تا معلوم شود که وزیران سابق، به چه دلیل، در برابر هر گونه دیکتاتوری دیروز، به سکوت می گذرانند.

دکتر فاطمی می خواست بگوید که هر کس که در حکومت شرکت دارد اگر فساد، تباهی، رشوه، استبداد و دیکتاتوری را ببیند و اعتراض نکند، مجرم است و این نکته پذیرفته نیست که من مأمورم و معذور و لذا به تمام کسانی که به نحوی با رضاخان همکاری داشتند و خان گسترده بیت المال را چپاول می کردند، به این شکل هشدار می داد:

اگر دیروز با بودن قدرت و حشت آوری که کارش ترور و آدم کشی بود، ملت نمی توانست دم بزند، روزی فرا خواهد رسید که همین ملت، حساب دزدها و قلدرها را که اکنون آزادند و خود را پشت دیوار حمایت دربار پنهان کرده اند، خواهد رسید و مجازات متجاوزین به حقوق خود را، با شدت هر چه تمام تر، اعمال خواهد کرد.

وقتی حملات دکتر فاطمی علیه رضاخان به اوج خود رسید، محمد رضا پهلوی برای آنکه از سیل حملات دکتر فاطمی بکاهد، با لحن التماس آمیزی خطاب به وی گفت: شما چرا تا به این حد از پدرم که جز خدمت به ایران کاری نکرد و سرانجام هم از وطن آواره شد و در غربت درگذشت، در روزنامه خود، به بدی یاد می کنید؟

دکتر فاطمی که می توانست به راحتی با شاه وارد معامله شود کافی بود، با کمی نرمش، دل شاه را به دست آورد و صاحب هزاران امتیازی شود که خلیه ها در حسرت آن بودند، اما صریحاً به شاه پاسخ داد: پدر شما ۲۰ سال دیکتاتوری کرد. ظلمی که او کرد و ستمی که اطرافیان او داشتند، بسیار وحشتناک است و امکان ندارد بتوان فرض کرد که او از این ماجرا آگاه نبوده است. بنابراین او در رژیم مملو از ظلم و فساد خود، آگاهانه مقصر است. از سوی دیگر، پدر شما، از همان سالهای اول، به جمع آوری مال و ضبط اموال و مستقلات مردم به نام

پیشنهاد شاه به فاطمی

معمولاً سیاستمداران در بهنه سیاست نسا آنجا انتقاد و مبارزه می کنند که هنوز به قدرت نرسیده اند و همین که احساس کردند قدرت در دست آنها است، دست از انتقاد و مبارزه می کشند و محافظه کارانه از سنگر پست و مقامشان حراسه می کنند، ولی در مورد فاطمی این مطلب صادق نیست. او انسان اصلاح طلبی بود که برای هدف مقدس، پیشنهادهای مهمی را رد کرد و وسوسه هیچ مقامی نشد؛ کاری که از کمتر کسی ساخته است به خصوص در دنیایی که برای کسب پست و مقام، هر جنایت و خیانتی را مباح می دانند و هر مانعی را از میان برمی دارند و حتی از کشتن پدر، برادر و فرزندان خود هم ابایی ندارند. در چنین وانفسابی اگر کسی حس می کند که با قبول پستی مهم به ابزار دست استبداد و استعمار تبدیل می شود و در مقابل مردم ستمدیده موضع می گیرد و در نتیجه از آن پست صرف نظر می کند و مطمئن است که اگر حاکم نباشد محکوم خواهد شد، انسان ارزشمندی است که باید بر او ارج نهاد و

فاطمی استحقاق این ارج را دارد. گواه این ادعا، مطلبی است که می‌آید:

وقتی دکتر مصدق کسالت داشت، گزارش هفتگی دولت را دکتر فاطمی به سمع شاه می‌رساند. شاه پس از شنیدن گزارش کارهای دولت، با شیطنت خاص خود گفت: اعتراف باید کرد که به خاطر آنهمه زحمت و فداکاری و جانفشانی و کارهای سنگین، به لحاظ کهولت، سخت خسته و فرسوده شده و نیاز به استراحت دارد. به نظر من جا دارد که ضمن تجلیل فراوان از وی، شخص فعال دیگری از همکارانش مانند شما، جای او را بگیرد تا بتوانید دنباله این نهضت را ادامه دهید.

دکتر فاطمی، ضمن رد پیشنهاد، عین مطالب را برای مصدق بازگو کرد و یکی از دلایل دشمنی شاه با فاطمی نیز همین بود، زیرا فاطمی نه تطمیع می‌شد و نه می‌ترسید و با وجود آنکه هدف آماج همه‌گونه حمله و اتهام بود، ولی مثل کوه می‌ایستاد که در تاریخ آن روز بی‌نظیر بود.

فاطمی و محمد رضا شاه

دربار پهلوی، از همکاران عزرائیل است. اگر می‌خواهی بدانی که چه کسی عمرش به پایان می‌رسد از دربار پیرس، زیرا دربار است که هر وقت خواست، به زندگی دیگران پایان می‌دهد. وقتی در کشوری وضع بدین منوال است و وقتی ملت می‌بیند که پس از آن دیکتاتور (رضاخان) باز هم اعمال گذشته مثل استبداد و قانون شکنی ادامه دارد، چگونه این تاملیمات را ببیند و دم نزند؟

وقتی يك دیکتاتوری سقوط می‌کند یا حکومتی بساط خود را برمی‌چیند، معنی اش این نیست که رژیم لباس عوض کند و اسم خود را تغییر دهد، بلکه باید همه عوامل آن به دست عناصر ملی محاکمه و مجازات شوند.

فاطمی همچنان که رضاخان را مورد حمله قرار می‌داد، پسر او را هم به باد انتقاد می‌گرفت و محمد رضا شاه را بیش از مهره‌بی برای استعمار نمی‌دانست و حتی دربار را با سفارت انگلیس برابر می‌دانست.

نما اثبات کند که سلطنت نمی تواند حافظ منافع ملت ایران باشد. وی می گفت:

من همیشه گفته ام حق این بود که پیش از بستن سفارتخانه و کنسولگریهای دولت انگلیس، در ایران مرکز ننگ و رسوایی (دربار شاه) که انگلستان را خالق خود می داند و ساخته و پرداخته «ایرون ساید» کلنل انگلیسی و «هاوارد» معروف است، کوبیده شود و بساید اول در خانه مجری اراده اجنبی ها را گل گرفت.

وقتی فاطمی عقب ماندگی، رنج و محنت و اسارت و نارضایتی و درماندگی مردم را می دید و احساس می کرد که سر نیزه دیکتاتوری، مردم دردمند و آزردۀ او را تهدید می کند و کشور رو به انحطاط، خرابی، یاس و ناامیدی می رود و اراده و افکار مردم در مقابل چکمه پوشان رژیم، هیچ ارزشی ندارد، همه آنها را به حساب شاه می گذاشت و می گفت:

این حکومت، مسئول همه چیز است و قدرت بعد از رضاشاه است که با قدرت سر نیزه و فشار شدید و هزاران وعده پوچ و دروغ نگذاشت که چند صباحی در این کشور، مردم صاحب عنوان «آزادی» و مالک قدرت خویش باشند.

مردم، در نتیجه اعمال قدرت ۲۰ ساله، زنجیر استبداد برگردن داشتند و حکومت ترور عقاید و افکار، تا دقیقه آخر فرار، پابرجا بود و هنوز مدح و ثنا از مجلس شورا بلند بود و هنوز نابغه شرق، به آیین اعطای نشان افتخار و بخشیدن مدال لیاقت و درجه سردوشی و برگزاری جشنها و سرودها، اوقات را طی می کرد.

وحشت و ترس، به اندازه‌ی بی‌مردم مسئولی بود که حتی در دقایق آخر حیات رضاخان، کسی باور نمی‌کرد که دست مرگ و ترور از سر آنها کوتاه شده است و همینکه خواست باور کند، حکومتی دیگر که وارث آن وحشت و ترس و آدمکشی بود، به ادامه همان روش پرداخت.

چه کسانی در رژیم پهلوی ترقی می کردند؟

در يك کشور آزاد و مرفعی، دولت وقت برای پستهای حساس کلیدی، کسانی را برمیگزیند که دلسوز مردم، باتقوا و کاردان باشند و از تکبر و دروغ و خودخواهی و رشوه و ظلم و ستم و خود محوری و ریاکاری به دور. از این رو است که از طریق اطرافیان زمامدار، می توان پی برد که او چگونه انسانی است و حکومتش چه شکلی دارد. اگر دست اندرکاران رژیمی از فضلا و دانشمندان و علما و سردان متقی بودند، مسلم است که شخص زمامدار نمی خواهد کشور را اسیر فساد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کند، اما اگر مردان کاردان و دلسوز و پرهیزگار، در زندان، در تبعید، در انزوا و یا بسالای چوبه های دار بودند، امید داشتن و دل بستن به زمامداری که چنین کرده است، از جهل و نادانی نشأت می گیرد. در زمان پهلوی، افرادی برای پستهای مهم انتخاب می شدند که فاسطمی دربارۀ آنها و انتخاب و انصا بشان و ترقی در کشور شاهنشاهی، چنین می گفت:

شما می بینید که در میان مردم، هر کس از همه منفورتر، کثیف تر، دزدتر و شاید تر است، ترقی می کند و در فاصله کوتاهی مزد بی تقوایی، پستی و دنائتش را از حساب عمومی می ستاند.

در اینجا (ایران) هر دولت، افتخارش این است که يك نوکر مطیع و صدیق اجنبی به شمار آید و به مردم با نظر حقارت و غلامی بنگرد و این افراد موفق هستند.

منطق این دولتهای خود فروخته و وابسته این است که گردن کلفتها، چپاولگران و صاحبان زور و نفوذ، هر کاری می خواهند بکنند آزادند و هرگز به پای میز محاکمه نروند و به هیچ کس حساب و کتابی پس ندهند.

در این کشور، از دولتی سر حکومت فساد، روزی میلیونها تومان رشوه گرفته می شود، سالی میلیاردها تومان اموال عمومی به غارت می رود و روزی نمی گذرد که در معاملات کلان و سنگین، دست سوء استفاده چندین نفر سرشناس دخالت نداشته باشد، اما آیا کسی شنیده است که يك دزد چپاولگر وابسته به رژیم را دستگیر و محکوم کرده باشند و از يك زورگو و قلدر بپرسند که چرا قدرتی را که از رنج و خون مردم ضعیف به دست آورده ای، علیه خود ایشان به کار میبری؟

فاطمی و رزم آرا

بنا به نوشتهٔ دکتر شیفته، يك روز خبر دادند که رزم آرا برای دیدن دکتر فاطمی خواهد آمد. دکتر فاطمی که به هیچ وجه رابطهٔ دوستانه‌یی با امثال رزم آرا نداشت و حتی از مخالفین او بود، از این بابت تعجب کرد. سرانجام در اتاق پذیرایی، فاطمی و رزم آرا با هم رو به رو شدند و رزم آرا شروع به گله و شکایت کرد و گفت: شما چرا این قدر در روزنامه‌تان به من حمله می‌کنید و گناه دیگران را به حساب من می‌گذارید و تصور می‌کنید که توقیف روزنامه‌ها به دستور من انجام می‌گیرد، در صورتی که من به هیچ وجه دخالتی در این مورد ندارم زیرا توقیف روزنامه‌ها به دستور حکومت نظامی صورت می‌گیرد و من مطلقاً در کار حکومت نظامی دخالت نمی‌کنم. این نکته را هم بپذیرید که برخی روزنامه‌ها، مطالبی می‌نویسند و انتقاداتی می‌کنند که کاملاً برخلاف حقیقت است و در شان و مقام مطبوعات نیست زیرا روزنامه‌ها باید مردم را هدایت کنند نه اینکه مطالبی برخلاف واقع و

نزاكت انتشار دهند. به نظر من روش برخی از مدیران جراید، مخالف مصالح کشور است.

فاطمی به دنبال سکوتی کوتاه، پس از شنیدن مطالب رزم آرا، با صداقت تمام چنین آغاز سخن کرد: شما باید بدانید که روزنامه‌ها، زبان مردم و منعکس کننده افکار عمومی هستند. این مطبوعات آزادند که خواسته‌های برحق مردم را منتشر کنند و به گوش هیئت حاکمه برسانند اما، در مقابل، شما می‌خواهید با توقیف روزنامه‌ها، آزادی را نابود کنید و دهان مردم را ببندید و نگذارید که صدای آنها در دنیا منعکس شود. مردم ما سالها است که زیر فشار هیئت حاکمه زورگو و ناصالح قرار گرفته‌اند و از احقاق حقوق حقه خود محرومند. آنها خواهان آزادی مطبوعات هستند تا بدان وسیله بتوانند خواسته‌های خود را در جامعه منعکس کنند. دیگر آنها زیر بار این تبعیض و ناسامانی نمی‌روند. این مطالبی است که روزنامه‌ها می‌نویسند. این نوشته‌ها، چیزی جز خواسته‌های مردم نیست.

پس از سخنان دکتر فاطمی، رزم آرا به نرمی گفت: آقای دکتر، من تصور می‌کنم که شما زیاد روی این مردم حساب می‌کنید، در صورتی که اکثریت این مردم فاقد فرهنگ سیاسی هستند و از امور سیاست بی‌اطلاعند. آنها همواره تابع قدرت هستند و به همین دلیل برای آنها يك حکومت قوی لازم است که بتواند امور را اداره کند، چرا که اگر به مردم آزادی کامل داده شود آنها به طور قطع سوءاستفاده کرده و مملکت را به هرج و مرج و اغتشاش خواهند کشاند. بنابراین شما موجب آن نشوید که مملکت دچار بحران شود.

در این لحظه دکتر فاطمی سخت خشمگین شد و در پاسخ رزم آرا گفت: تیمسار، فکر می‌کنم که اختلاف اساسی مملکت و روزنامه‌های آزادیخواه این مملکت با شما هیئت حاکمه دست‌نشانده اجنبی بر سر همین نکته است که شما بر این مردم حکومت می‌کنید ولی برایشان ارزشی قائل نیستید و فکر می‌کنید که مردم به حقوق خود واقف نیستند، در صورتی که این ایده بر خلاف حقیقت است و مردم ماکاملاً به حقوق خود واقف بوده و رشد سیاسی دارند و دیگر نمی‌توان آنها را اغفال کرد. چه، مردم برای آزادی و استقلال کشور خود، اهمیت و احترام بسیاری قائل هستند. آنها خواهان آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات هستند و اگر روزنامه‌ها در این باره مطلبی می‌نویسند غیر از خواسته ملت نیست، زیرا ملت دیگر نمی‌خواهد زیر سلطه دیکتاتوری و قلدری به سر برد و دیگر نمی‌تواند زیر سلطه حکومت دست‌نشانده و فاسد برود. ملت از این دستگاه حاکمه، دلسرد و خسته و ناامید شده است.

فاطمی سپس افزود: من با خدای خود عهد کرده‌ام که تا جان در بدن دارم، با زبان و قلم، با این نوع حکومت‌های فاسد مبارزه کنم و از خواسته‌های بر حق این مردم ستم‌دیده و محروم، حمایت کنم.

رزم آرا پس از شنیدن دفاعیات تند دکتر فاطمی، چون استدلالی نداشت، ناراحت شده و با حالتی پشیمان و درهم برخاست و بدون خدا حافظی خارج شد.

دیکتاتوری

ضربت شدید و جانفرسای دیکتاتوری، رشته هست و نیست کشور را گسیخته و بلا تکلیفی، تشنج اعصاب و تشویش افکار و اذهان و بالاخره سکوت مرگ و روح یاس را در همه جا حکمفرما ساخته‌اند. ولی من به دیکتاتور هشدار می‌دهم که برای خفقان افکار، دست و پا نکند و به فکر فشار بیشتر نباشد زیرا هرچه زنجیرهای تازه برگردن مردم بگذاری، ما بیشتر این جنب و جوش را مذبوحانه می‌دانیم و می‌بینیم که دستهای نیرومند اجتماع، برای انتقام گرفتن، به طرف تو دراز است. باز هم میل داری بیشتر تجربه کنی؟ بفرما.

فاطمی می‌گفت: ثمره شش هفت سال ریاست شهربانی مختاری، چندین هزار مظلومی بودند که تنها در زندان قصر جان سپردند و جنابات و آدمکشهای سرتیپ جافو و بی‌ناموسیه‌های آیسرون سایند و عمال نظمیه، تاریخی ساخته است که دنیا از یاد نخواهد برد و در این کشور، زیر چکمه‌های دژخیمانه دیکتاتوری، نه برای کسی مال و نه

برای خانواده‌بی حیثیت و نه برای تنی جان باقی مانده است که شما از آن سر دنیا، بار دگر رضاشاه را بازگردانید تا آنها را تملک کند ولی از یاد نبرید که با این وجود، آزادیخواهان و روشنفکران و طبقه حساس و لایق این مملکت، تازه روزهای اول این مبارزه را طی می‌کنند و مسلماً ما می‌دانیم که این غارتگریها، بیدادگریها و دیکتاتوربها که ایران را تا لب پرتگاه نیستی برده، عواملی داشته و دستهای جنایتکاری وجود داشته که چنین ایام تیره و تاری را برای ما به وجود آورده است. اما ما زنده انقلاب هستیم و ما از میان دریای خون رسته‌ایم و ما مصلود اندیشه بشری هستیم و نمی‌گذاریم کشورمان به سوی بربریت و امتیازات قرون وسطایی پیش برود.

فساد حکومت

فساطمی برای از میان برداشتن فساد کشور، انگشت را روی کاسب جزء و ماموردون پایه‌زانداری و کارمند بی بضاعت نمی گذاشت بلکه ریشه را یافته بود و با شجاعت و جسارت فریاد سر می داد که: این رضا شاه و پسرش هستند که یک عده رجال فاسد را که کار عمده شان دزدی، خیانت، جاسوسی و وطن فروشی است اعظم از کشوری و لشکری، دور خود جمع کرده و آنها را پرورش می دهند و در تمامی شئون مملکت از امور سیاسی، نظامی و اداری گرفته تا مسائل اقتصادی، در معاملات بزرگ و کوچک، با دولتها و یاشرکتهای خصوصی داخلی و خارجی، ذینفع بوده و برای پر کردن جیبهای خود و واریز در حسابهای بانکی، از هیچ اقدامی فرو گذاری نمی کنند و این بزرگترین راز بدبختی ما از سال ۱۲۹۹ تا به امروز است.

بر ضد استعمار

برای خاتمه دادن به حیثیت و نفوذ برای ملی جان باقی مانده است که شما از آن سر دنیا، بار دیگر رضاشاه را بازگردانید تا آنها را تسلط کند و ملی از پای نبرد که با این وجود، کمالات و راهاند و روشنگران و پایه سیاسی و لایق این مملکت، تازه در دهای اول این مبارزه راه ملی می کنند و مسلماً ما می دانیم که این ها و لگنها، پیداگرها و دیکتاتورها که ایران را تا لب برنگام نیستی برده، عساملی داشته و دستهای جانیکاری وجود داشته که چنین پیام نبرد و تازی را برای ما به وجود آورده است. اما ما زنده انقلاب مسلم و ما از میان دریای خون و منام و ما می شود از دشت بشری هستیم و نمی گذاریم کشورمان به سری برزیت و استازات

«بزرگترین بلای قرن ما که مانع ترقی، پیشرفت و رفاه ملت ایران شده است، سیاست تجاوزگر و جابرانه انگلستان است که باید آن را به هر نحو شده نه تنها با بستن سفارت و کنسولگریهای انگلیس و قطع روابط اقتصادی بلکه به هر طریق ممکن، جلو گرفت.»

فاطمی، برای دستیابی به این هدف، نخست پیشنهاد کرد صنعت نفت ایران ملی شود که از سوی جبهه ملی به تصویب رسید. سپس با بستن کنسولگریهای انگلیس و مؤسسات فرهنگی آن کشور در تهران، مشهد، اصفهان، تبریز، زاهدان، رشت، کرمانشاه و کرمان، شبکه های جاسوسی بریتانیا را تعطیل کرد و طولی نکشید که دکتر مصدق و دکتر فاطمی، به قطع رابطه با لندن همت گماردند و ایران را از زیر بار سیاستهای فریبنده این استعمار پیر، رهایی بخشیدند.

وقتی فاطمی پست وزارت خارجه را به دست آورد و علیه استعمار انگلستان وارد عمل شد، این سیاست استقلال طلبانه، در کشورهای

جهان، به‌ویژه در خاورمیانه، سروصدای فراوانی به پا کرد و موجب شرمندگی دولت چرچیل در پارلمان انگلیس و در محافل بین‌المللی شد و همین امر باعث شد که لندن، دربار و احزاب وابسته به اجانب، وارد عمل شوند تا دولت مصدق را به سقوط بکشانند، به خصوص که فاطمی افشاگریهای خود را تا به آنجا گسترش داده بود که می‌گفت: در خانه شماره ۱۰ (داونینگ استریت) نقشه سلطه ۵۰ ساله دوم برهستی و حیات ایران را کشیده‌اند و آشیانه جاسوسی آبادان این‌طور گمان می‌برد که يك ديكتاتور چکمه‌پوش وابسته، خواهد توانست اقلاً تا يك ربع قرن دیگر، نفسها را در سینه‌ها حبس کند و نگذارد که صدایی از دلی بر آید. وزارت خارجه انگلیس، پرونده‌های کهنه را ورق می‌زد و خیال می‌کرد که متن آن پرونده‌ها، همان ایران است که «هاوارد» سر نوشتش را به دست گرفته بود و مستترات، بسا مشورت پادوهای سفارت، کابینه می‌آورد و می‌برد.

لندن برای اینکه سالیانه ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون دلار به جیب صاحبان سهام شرکت انگلیس نفت و خزانه‌داری انگلیس بریزد، به این مطلب اهمیت نمی‌داد که تمام این مملکت در آتش بسوزد و یا به کام ازدهای ديكتاتوری سابق بیفتند.

رژیم خشن و کشنده استعماری، هرگز احساسات بشردوستی و عدالت و انصاف را نمی‌شناسد و بسا این کلمات، با پوزخند تمسخر و استهزا روبه‌رو می‌شود زیرا اساس سیاست مستعمراتی بر این است که ملتی مثل ملت ایران، هرگز قدرت حرکت و طغیان، پیدا نکند و استعمار بتواند حداکثر استفاده را در کمترین شرایط ببرد.

ظهور دیکتاتوری نظامی و تشکیل کابینه رزم آرا اولین آزمایش جدید انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم بود اما دست توانای يك مرد فداکار، طومار خیانت فرزند ناخلاف وطن را در هم پیچید و نقشه های مضر و خطرناک او را در دل خاک مدفون کرد.

خلیل طهماسبی این اثر را در ایران و در دنیا باقی گذارد که اگر اجنبی غارتگر بخواهد از راه دیکتاتور تراشی، نفوذ ننگین و شرم آور خود را به ملت ما تحمیل کند، جوانان فداکار و مبارز به قیمت خون خود، حاضر به شستن لکه های بدنامی از دامن وطن خواهند بود.

میلیونها مردم که زندگی و موجودیتشان آلت اغراض و مطامع خداوندان مستعمرات بوده است و کثیف ترین و سیاه ترین حکومت های دست نشانده را تحمل کردند، دیگر حاضر نیستند به آن راه و روش دیرین تسلیم شوند و مقدراتشان را در اختیار توطئه ها و دسیسه های سفارت بگذارند. شما نوکران اجنبی متوجه شوید که آفتاب عمر امپراتوری ملکه و یکتوریا، سالها است که غروب کرده و اکنون فقط می خواهد از اعتبار گذشته، از شانناژ و از تحریک و اغوای هرزه های سیاسی، بهره برداری کند.

رژیم نیم قرنی کمپانی و بندگان درگاه سفارت، هر دو باید گورشان را از این کشور گم کنند و وجود مزاحمشان، برای همیشه محو و مدفون شود.

فعالیت مرموز اینتلیجنت سرویس، شکل وسیعی از سر گرفته شده و به طور آشکار، مامورین انگلیس به خانه مهاجر و انصار، آزادانه می آیند و می روند، طرح قتل و کشتار می ریزند، نقشه کودتا می کشند و

هنوز سفارت انگلیس، جنبش شرافتمندانهٔ مردم ایران را به شوخی تصور می‌کند و شما (استعمارگران) خیال می‌کنید که يك ملت، همین-طور مثل مرده و مجسمه بی‌حرکت و ساکت خواهد ماند و این اعمال غیر انسانی و مداخلات ناجوانمردانه اجنبی را تماشاچی خواهند شد. مگر ممکن است مردم ندانند که افکار شیطانی، کودتای نظامی و برنامهٔ قتل و غارت و کشتار، جزء دستورات روزانهٔ هیئت سیاسی لندن است؟

فاطمی علیه استعمار انگلیس ادامه می‌دهد: سفارت انگلیس، هیچوقت نخواسته است در ایران، حتی برای يك روز، طبق مقررات و اصول بین‌المللی رفتار کند. گویا تعجب او از این است که هرگز باور نمی‌کرد يك دولت شرقی، مشقت محکمی بر دهان مأمورین مداخله‌گر سفارت بکوبد و چون کوفت هرگز تسلیم نخواهد شد و در برابر استعمار، به‌زانو در نخواهد آمد.

لندن که یکصد و پنجاه سال است در شرق تاج می‌دهد و تاج می‌ستاند، سلسله منقرض می‌کند و دودمان پادشاهی می‌سازد چند سال است که از قیام مردم ما رنج می‌برد و نه تنها جزیرهٔ آبادان و خاک زرخیز خوزستان را از دست داده بلکه نفوذش در تمام کشور پایان یافته و رستاخیز ملی ما، سرچشمه و منشاء قیامهایی شده که تمام شرق میانه و افریقا را زیر نفوذ معجزه‌آسای خویش گرفته و قدرت خدایان نفت را آنچنان درهم شکسته که تاریخ امپراتوری ملکه الیزابت، يك چنین حادثهٔ عجیب و حیرت‌بخشی را تا به امروز، به یاد ندارد.

انگلیسی‌ها هنوز خیال می‌کردند که از دربار بسی شرم، از دربار

مجلس فرمایشی

دولت‌های وابسته و دیکتاتور برای اجسرای فرامین اربابان خود سعی می‌کنند اعمال و قیاحانه و غیر انسانی‌شان را قانونی جلوه دهند و عنوان کنند که این نمایندگان مردم هستند که می‌خواهند قوه مجریه، دست به چنین اقداماتی بزنند، در حالی که پارلمانهای فرمایشی که مطیع دیکتاتورها هستند، غیر قانونی اند لذا در ممالک استبدادی، بین قوه اجرائیه و قوه مقننه، تفاوتی نیست. به همین دلیل بود که دکتر فاطمی، علیه شورای ملی، نوشت:

مجلس بی‌پشتیبان، و کیل بی‌موکل، فراکسیون بی‌حزب، ملت بی‌سرپرست، دولت بی‌ملت و اینها همه از کتاب اسرار حکومت ۲۰ ساله دیکتاتوری ایران بود و هنوز هم در زمان پسرش، فصولی از آن کتاب، ادامه دارد.

وقتی مجلس سیزدهم، همراه دولت سهیلی، تصمیم به توقیف نشریه «مرد امروز» گرفت، فاطمی نوشت: آنهایی که برضد مطبوعات

رجز می خوانند و جلسه تشکیل می دهند و تقاضای تعقیب و توقیف جراید را می کنند، این دسته بی که به ظاهر، حافظ و حامی قانون هستند و با کمال صراحت، برخلاف اصل مسلم قانون اساسی، تمنای سانسور جراید را دارند، اطمینان داشته باشند که دیر یا زود، جواب زبان درازی خود را خواهند گرفت و سزای بد مستی خویش را خواهند دید.

ما تا دقیقه آخر مبارزه می کنیم و وظیفه خود می دانیم که قانون اساسی و حقوق ملت را حفظ کنیم.

کجای این رژیم مشروطه است که در تالار بهارستان در جایی که هنوز خون پاک آزادیخواهان در آن موج می زند، فرباد تهدید مطبوعات را بلند می کنند. الش اسایه و فایده و باله و سیه و ریه اگر و کیل مجلس می توانست پیشنهاد کند که روزنامه ها را سانسور و توقیف کنند و چند اصل مسلم قانون اساسی را زیر پا بگذارند، مطبوعات و مردم هم می توانستند این نغمه را سر دهند که این مجلس با هزاران عیب شرعی و عرفی که دارد، بهتر است بسته شود تا به نام مردم، علیه مردم، قانون وضع نکنند و یک مرتبه شتر بمبرد و حاجی خلاص شود.

فاطمی گذشته از آنکه مطالب بالا را در مورد نمایندگان مجلس سیزدهم نوشت، در مورد مجلس پانزدهم هم معتقد بود: امروز تمام ولایات ایران، زیر نفوذ و سلطه عمال و وکلای دوره پانزدهم است و این دزدهای وقیح خیال می کنند که باز هم می توانند در پناه پستی و تملق و چاپلوسی، در مسند خود باقی بمانند و

احزاب و روشنفکران وابسته

ما تسادقیقه آخر مبارزه می کنیم و وظیفه خود می دانیم که قانون اساسی و حقوق ملت را حفظ کنیم.

کجای این رژیم مشروطه است که در تالار بهارستان در جایی

که هنوز فاطمی سه عامل را منشاء بدبختی و سیه روزی ملت ایران می- دانست، ۱- استعمار، ۲- دولت وابسته و دیکتاتور، ۳- احزابی که بیش از مصالح کشور، به فکر گروه خود بودند و حتی وابستگی بعضی از آنها به خارج از مرزها، بر مشکل می افزود. همچنین روشنفکرانی که متحد نبودند و هر روز روش تازه ای پیش می گرفتند. او در مورد آنها می گفت: اگر ایران، دارای حکومت های لایق و عاقل باشد، می- تواند همدوش کشورهای بزرگ دنیا، به طرف سعادت و موفقیت پیش برود، ولی مشکل تنها این نیست زیرا در ایران، بین آزادیخواهان، تشتت و تفرقه است و بعضی روشنفکران، دچار عدم لیاقت شده اند و افراد ناپاک و جاه طلبی چون تیمور تاش^۱ و نصرت الدوله، به استبداد و دیکتاتوری کمک می کنند و اتفاقاً خود آنها اولین کسانی بودند که شکار

۱. تیمور تاش، پس از همکاری با رژیم، به وسیله خود رژیم، متهم و

محاکمه و مجازات شد.

دیكتاتورى شدند.

بسیار دیده شده است که بعضی از احزاب و سازمانها، همه چیز مردم و کشور و حتی موازین و معیارهایشان را فدای تاکتیک می کنند. دکتر فاطمی خطاب به آنهايي که حتی برای تاکتیک بسا ديكتاتورها ساختند می گفت: هر کس به ملت ایران پشت کند و به این مردم خیانت کند، با دشمن همکاری می کند زیرا تأمین آزادی و عدالت اجتماعی، تاکتیک بردار نیست.

آزادیخواهان واقعی بین آن دسته ای که نه به یاد سفارت روس هستند و نه مطیع امیال انگلیسی، همان کسانی که بعد از شهریور برای واژگونی کاخ ظلم و ستم و بیداد، صدا بلند کردند، باید امروز هم يك بار دیگر دور هم جمع شوند و شالوده ایران سر بلند، ایران شرافتمند، ایران زنده و مترقی، ایران بدون قلدری، اشراف بازی و ديكتاتور مابی را بریزند.

فاطمی، درحالی که چشم واقع بین خود را بر افقی نه چندان روشن دوخته بود، امیدها و آرزوهای سیاسی اش را در قالب سئوالاتی ریخت که تا زنده بود پاسخی برایشان نیافت: آیا ایران می تواند از امنیت و سکون فردا بهره ور شود یا اینکه حس جاه طلبی زمامداران و تشنه آزادیخواهان، بر سیه روزی و فلاکت و بدبختی این مردم خواهد افزود و بازهم اراده مردم، زیر برق سر نیزه، نابود خواهد شد؟ فاطمی می گفت: برای من محال است باور کنم کسی که آزادی ملت را خفه می کند، زندان و شکنجه را برای نابود کردن روح آزادی و شعائر ملی و مذهبی به کار می برد، این چنین شخصی، وطن پرست،

در این کشور، مردم به دلیل فقر و تنگدستی، به بیچارگی و بیکاری مبتلا شده‌اند. در حالی که دولت به دلیل سوء مدیریت و فساد، نتوانسته است تاکنون به بهبود وضعیت اقتصادی کشور اقدام جدی کند. در نتیجه، مردم به دلیل فقر و تنگدستی، به بیچارگی و بیکاری مبتلا شده‌اند. در حالی که دولت به دلیل سوء مدیریت و فساد، نتوانسته است تاکنون به بهبود وضعیت اقتصادی کشور اقدام جدی کند.

فاطمی با دیدن رنج، گرسنگی، فلاکت، بدبختی و بیچارگی مردم و اینکه کشور ثروتمندی چون ایران، مردمی گرسنه و درمانده دارد، فریاد می‌زد:

زمانی که خارجیها از برنج ایرانی استفاده می‌کنند، بیچاره ایرانی، يك دانه آن را هم به خواب نمی‌بیند.

و وقتی می‌دید احساسات پاك مردم كوچه و بازار، چگونه مورد سوء استفاده سیاستمداران خائن و احزاب خودفروخته و سازمانهای وابسته قرار می‌گیرد، می‌خروشید:

در کشوری که تعلیمات سیاسی وجود ندارد و تبلیغات یگانگان نفوذ کافی دارد، به کمترین باد موافق و یا مخالف، جهت سیاسی تغییر پیدا می‌کند و از این وضع، چه تعجب و حیرتی می‌توان داشت؟

فاطمی می‌افزود: عده‌یی در این کشور، ثروشان از حد گذشته و از هیچ گونه سوء استفاده و غارت و چپاول بیشتر روگردان نیستند، ولی

میلیونها مردم دیگر، دست به دهان، لخت و عورو برهنه، از فرط استیصال و فقر و مرض، روبه قبله دراز کشیده اند. ننگین ترین صحنه های اجتماعی در این موزه جنایت رخ می دهد و هیئت حاکمه ایران، محکومین خود را برای سد جوع، به سلاخ خانه می فرستد و هم او است که بنیه مالی و توانایی اقتصادی جامعه را تا مرحله بی سقوط داده که دسته دسته زن و مرد و بچه، به جای اینکه کارهای تولیدی و عمرانی پیشه کنند و از قوه کار و سرمایه و فعالیت آنها، این خانه جغد نشین و ویرانه نفرین شده آباد شود، در چهار گوشه مملکت، صبحها به حالت اجتماع، سر به بیابان می گذارند تا چند برگ علف تر و خشک پیدا کنند و برای چند ساعت رنج گرسنگی را تسکین دهند و عجیب تر این است که در این مرحله که انسانهای ایرانی مثل حیوان زندگی می کنند، باز هم آنها را راحت نمی گذارند و فتودالها و مالکین بزرگ به ملد ژاندارمری و مأمورین دولتی، از این جماعت، مالیات علف چرا و حق التعلیف، مطالبه می کنند.

فاطمی نوشت: و بساخر امروز بسا همان تهور دیروز و بسا همان جسارت و بسی پروایی که روش آن است، از مصالح علف خورها، پابرهنه ها - گرسنه ها و بی کفنها، دفاع خواهد کرد.

این روزنامه مال میلیونها مردمی است که در اثر ضعف و ناتوانی در شرایط زندگی عصر حجر یا قرون وسطی باقی مانده اند و از دنیای قرن بیستم، خبری ندارند.

روزنامه در دفاع از چنین مردمی، ایستاده است و شعار ما این خواهد بود «یا مرگ یا آزادی».

دوبار سوء قصد به جان فاطمی

در سالروز شهادت محمد مسعود، از دکتر فاطمی خواستند که بر مزار آن روزنامه‌نگار مبارز سخنرانی کند. وقتی فاطمی روی بلندی قرار گرفت و سخن آغاز کرد، دستی خائن، از میان جمعیت، ماشه را فشار داد و گلوله‌ی شلیک شد. چند لحظه بعد، دکتر فاطمی، در خون خود غوطه‌ور شد. با سرعت او را به بیمارستان نجمیه رساندند و خوشبختانه گلوله به قلب او آسیبی نرسانده بود.

دکتر فاطمی، در تاریخ شنبه نهم فروردین ۱۳۳۱ یعنی چهارروز بعد از مجروح شدنش، روی تخت بیمارستان، و طی سرمقاله‌ی چنین نوشت:

برای جامعه و ملتی که می‌خواهد زنجیرهای گران‌بندی و غلامی را پاره کند، این‌طور رنجها جان سپردن‌ها، قربانی دادن‌ها و... باید يك امر عادی و بسیار ساده تلقی شود. تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی، برای

همیشه زبانه بکشد، این آرزو و ایده آل بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال استعمار، فقر، بدبختی و ظلم و جور بگذارد.

من اگر از این گلوله جان سالم بدر نمی‌بردم، افتخاری والا و مقدس برای نسل جوان ذخیره کرده بودم.

و با وجودی که دست استعمار و استبداد از آستین يك خود فروخته برای کشتن من بیرون آمد، و لسی امروز نیز در راه مبارزه علیه دشمن، بی‌باکتر، جسورتر، صریحتر و آماده‌تر از همیشه هستم و حاضر برای هر گونه فداکاری می‌باشم.

گلوله نمی‌تواند افکاری را که در دماغ من ازدیدن مناظر رقت‌بار فقر و جهل و نادانی و خرافات و امراض و هزاران مفاسد اجتماعی دیگر که مولود سلطه و قدرت يك سیاست جنایتکارانه و جابرانه دو قرنی استعمار است و جامعه را به خاک و خون کشیده و زندگی و حیات ملتی را ملعبه و دستخوش اجانب ساخته، مادامی که خون در شراین من گردش می‌کند، تغییر دهد.

این گلوله انتلیجنت سرویس، بر پایداری و استقامت من، صد چندان افزود و مرا در راه خدمت به مردم و میهن عزیزم، سرسخت‌تر، آهنین‌تر و فداکارتر نمود.

دومین سوء قصد به جان دکتر فاطمی زمانی بود که دستگیرش کردند و با صحنه‌سازی می‌خواستند از دفاعیات مستدل او در دادگاه فرمایشی نظامی جلوگیری کنند و در ضمن وانمود کنند که فاطمی را رژیم سفاک و خون‌آشام کودتای نظامی نکشته بلکه این مردم بودند که

وی را به قتل رساندند، لذا کسانی چون شاه، اشرف، آزموده، نصیری و امثال اینها نقشهٔ پلید خود را با شعبان بی‌مخ در میان گذاردند و سوء قصد دوم به این ترتیب صورت گرفت.

پس از دستگیری دکتر فاطمی، مقامات شهربانی و فرمانداری نظامی، با جمع آوری گروهی از چاقو کشان به رهبری شعبان بی‌مخ، در برابر پلکان شهربانی کل کشور، تصمیم بر آن گرفتند که بسا صحنه سازی خاصی، به وی حمله کرده و با ضربات چاقو، او را به قتل برسانند.

با این نقشه، به محض اینکه دکتر فاطمی را دست بسته از پلکان شهربانی پائین آوردند، به گونه‌ی غافلگیرانه ۱۰-۱۲ تن از چاقو کشان دولتی با فریاد و شعار، با چاقوهای برهنه، به سمت فاطمی حمله بردند و در این لحظه، خواهر دکتر فاطمی که شجاعت و جسارت برادرش را در خاطرها زنده می‌کرد، با شیردلی بی‌نظیری، خود را روی برادرش انداخت تا مانع مجروح شدن او شود. به همین دلیل، ضربدهای چاقو، به هر دو اصابت کرد و هم فاطمی و هم خواهرش، خون آلود نقش زمین شدند.

با بیرحمی، بدن مجروح فاطمی را بسوی زندان بردند تا بعداً به بیمارستان منتقلش کنند و اقوام و فامیل و دوستان، خواهر دکتر فاطمی را مدت‌ها بستری کردند.

رفتن شاه

در شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۱ سرهنگ نصیری رئیس گارد شاهنشاهی، به منزل دکتر مصدق رفت تا نامه شاه را دایر بر عزل وی از سمت نخست‌وزیری، به دست او بدهد و رسید بگیرد.

نخست‌وزیر قانونی کشور، به سرعت وارد عمل شد و تا ساعتها بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد، عده‌یسی از افسران شاه‌دوست ارتش را دستگیر کرد و از سوی دیگر، عده‌یی سرباز با چند تانک و تجهیزات لازم، به کاخ سعدآباد اعزام شدند و افراد گارد سلطنتی را خلع سلاح و جمع‌آوری کردند.

شاه که در کلاردشت به سر می‌برد، از اینکه سرهنگ نصیری دستگیر شده و فرمان او در مورد عزل مصدق و نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی به موقع اجرا گذاشته نشده و از رادیوی زیر نفوذ مصدق اعلام شده کودتا شکست خورده است، مشوش و مضطرب شد.

شاه احساس می‌کرد مصدق کودتا کرده و از نظر او کشور می‌-

رفت تا دچار بلوا و آشوب شود، لذا تصمیم گرفت که موقتاً از کشور خارج شود و با خارج شدن او زاهدی هم مخفی شد.

اگر در وضعیتی بحرانی، شاه يك کشور، ملت و دولت را رها می کند و کشور را به امید آینده، به حال خود می گذارد، به این دلیل نیست که نمی خواهد خونریزی شود، بلکه توان ایستادن ندارد.

شاه نمی توانست مقاومت کند و کسی چون او که آمادگی ایثار، فداکاری، ابراز شجاعت و شهامت را نداشت، خیلی آسان، از کشور گریخت.

منتسکیو می گوید: در ایران، وقتی شاه کسی را معزول یا محکوم کرد، در این باب نمی توان حرف زد، ولو آنکه فرمان او در حال مستی و یا بدون تعقل باشد. چه در این صورت، نقض قول شده و حرف شاه که بالاتر از قانون است، بی اهمیت می شود.

مسلمانان وقتی شاهی دیکتاتور، فرمانی دایر بر عزل و نصب نخست وزیر صادر می کند و اجرا نمی شود، حس می کنند که نظام دیکتاتوری اش به هم خورده است و چون این نظام به اصطلاح پولادین از هم گسست، دیوار ترس و وحشت فرو خواهد ریخت و بدیهی است که بدون ایجاد ترس نمی تواند حکومت کند و چون تائب تحمل دموکراسی را هم ندارد، از ترس آزادی فرار را برقرار ترجیح می دهد.

شاه فکر می کرد که فرمانش بدون چون و چرا اجرا می شود و آموخته بود که در لوای حکوت استبدادی مردم، نصیبی جز غریزه طبیعی ندارند و ترس و اطاعت، در وجودشان ریشه دوانده و فرمان

شاه، چون فرمان یزدان، باید پذیرفته شود و چون و چرا معنی ندارد. او ناگهان با این سرپیچی مصدق روبه رو شد که «من، نخست وزیر قانونی این کشور هستم» و چون اصول حکومت مشروطه را فراموش کرده بود و عوض سلطنت، حکومت می کرد، خود را شیر بی یال و دم و اشکم دید و از کشور گریخت.

شاه رفت و اگر استعمار بین المللی، به کمک ایادی داخلی و مزدوران چاقو به دست، وارد میدان نشده بود، نمی توانست بازگردد. این بازگشت، صفحه تاریخی بود که بسا کلیشه‌ی قدیم، بار دگر ورق خورد، زیرا آنها که جایی در میان مردم ندارند، ناچارند بر دیوار استعمارگران جهانسی تکیه کنند و مسلماً کسی که از هیچ به قدرت و حکومت می رسد و بدیهی است که لیاقت حاکمیت را ندارد، نمی تواند به آسانی به اربابان خود پشت کند بدون خواست و کمک آنها، نفس بکشد. استعمار، هرگز برای ملت دل نمی سوزاند.

زاهدی در مخفیگاه

مصدق در تلاش بود تا از هر گونه اقدامی علیه دولت خود، جلوگیری کند و سعی داشت عملیات مخالفین خود و طرفداران شاه را شدیداً کنترل کند.

سرلشکر زاهدی که حکم نخست‌وزیری را از سوی شاه در دست داشت، در پی فرصتی بود تا مصاحبه‌یی ترتیب دهد، اما چون دائماً محل اختفای خود را عوض می‌کرد، انجام این عمل مقدور نمی‌شد. به ناچار پس از وقایع ۲۵ مرداد، نامه‌یی از مخفیگاه خود انتشار داد که عنوان شده بود مصاحبه‌یی است با يك خبرنگار خارجی. در این نامه، یا مصاحبه، زاهدی مصدق را به نقض قانون اساسی مشروطه متهم می‌کرد و او را به تغییر رژیم شاهنشاهی نسبت می‌داد و اضافه می‌کرد که مصدق نخست‌وزیر قانونی نیست و فرمان شاه مبنی بر انتصاب خود را به نخست‌وزیری، یادآور می‌شد. آمار دستگیرشدگان طرفدار شاه به وسیله مصدق، هر لحظه

فزون می گرفت و شاه در بغداد، مثل دیگران، پذیرفته بود که کودتایش شکست خورده و باز پذیرفته بود که کودتای مصدق، پیروز شده است. اردشیر زاهدی، در مخفیگاه (در منزل سرهنگ فرزائگان واقع در امانیه) در این مورد نوشت: پدرم روی مبلی که در کنار پنجره قرار داشت نشست. ماکه در حدود ۱۲ یا ۱۴ نفر می شدیم، در همان اتاق تاریک که فقط گاهی آتش يك کبریت (برای سیگار) قیافه ها را نمایان می کرد، دور او حلقه زده بودیم. پدرم پس از کمی سکوت، خطاب به ما گفت: همه از وقایع پیش آمده مستحضر هستید و احتیاج به بازگویی نیست. آنچه مسلم است اینکه دکتر مصدق از فرمان شاهنشاه سرپیچی کرده و فعلاً رویه یی پیش گرفته که جز یساغیگری، نام دیگری بر آن نمی توان نهاد.

زاهدی می افزاید: پدرم گفت به این ترتیب، آینده ما هم روشن است. اگر تاکنون پنهان و دور از انظار به سر می بردیم، از حال به بعد به هیچ وجه گذشت و ترحمی به ما نخواهند کرد و حداقل سرنوشت آینده ما، حبس، تبعید و شکنجه خواهد بود. من ناچار به ادامه مبارزه ام، بخصوص که فرمان شاهنشاه را در دست دارم، بنابراین خود را موظف می دانم که تا آخرین قطره خونم در راه اعلیحضرت، پایداری و مقاومت و مبارزه کنم.

وی می افزود: پدرم گفت نه تنها مبارزه، بلکه شدیداً علیه این باغی که حتی حاضر نیست فرمان شاهنشاه را طلب کند، جهاد خواهم کرد.

زاهدی اصلاً حرفی از دموکراسی و اینکه آزادی و اصول

سیاسی مصدق درست است یا نه، نمی‌زد ولی مرتب از شاه و سرپیچی مصدق از فرمان او صحبت می‌کند و غایت فداکاری و ایثار خود را در این می‌دید که خواسته شاه پیاده شود. این روش زاهدی، انسان را یاد منطق ارسطو می‌اندازد که در باب فضیلت بنده گفت:

کار بنده، بر آوردن نیازهای زندگی خدایگان است و از این رو، بنده فقط فضیلتی اندک می‌خواهد، فقط به همان اندازه که در وظایف او، کوتاهی حاصل نشود.

ارسطو گرچه در باب مزبور، فلسفه را به موازینی مخرب آلوده می‌کند، اما مگر امثال زاهدی، غیر از يك بنده است که از دید ارسطو ابزاری بیش نیست؟

ارسطو در باب بندگی می‌گوید: فضیلت بنده وابسته است به رابطه او با خدایگانش و کارشان بر آوردن نیازهای زندگی خدایگان است.

و فضیلت بنده و برده‌یی چون زاهدی در این است که خواسته خدایگان را بر آورد که در آن روز سرنگونی دولت مصدق بود.

در روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ مردم به حمایت از دولت مصدق، تظاهرات بزرگی انجام دادند و طی آن خواستار شدند که سرلشکر زاهدی، برای ادای بعضی توضیحات، به فرمانداری تهران احضار شود.

سرلشکر زاهدی (سپهد بعد از کودتا) در مخفیگاه متوجه خواسته مردم و همچنین متوجه این شد که برای پیدا کردن محل اختفای او، جایزه‌گذارده‌اند، بنابراین با اربابان خود تماس گرفت تا او را به

فرار شاه

وقتی شاه، زیر فشار ملت، از کشور گریخت، بسیاری از سیاستمداران، مزدوران و سرسپردگان داخلی، حتی بعضی از مبارزین، دست به عصا راه می‌رفتند و با احتیاط طوری عمل می‌کردند که اگر برگشت بتوانند خود را با جناح پیروز، وفق دهند. ولی دکتر فاطمی، با حقیر شمردن این افراد، به عنوان کسی که باید در همه شرایط حق را بگوید و آن را اسیر مصالح و منافع فردی و گروهی نکند، طی سر مقاله‌یی با جسارت و شجاعت تمام نوشت:

فرار کودتاچیان (منظور کودتای ۲۵ مرداد است) بسا فرزند عاقل قرار داد ۱۹۳۲ این بود که اگر در خفه کردن صدای ملت، در نابود کردن حکومت ملی، توفیق پیدا کردند، توانستند بردست و پای افراد وطن پرست و آزادیخواه زنجیر بگذارند، رادیو برنامه معمولی خود را قطع کند تا سردهسته خیانتکاران، خود را از کلار دشت، پس از چند دقیقه، با هواپیما به تهران برسانند و مزد فروش وطن و تجدید

عهد اسارت و مرگ استقلال و محو حاکمیت مملکت را از انگلستان
 بستاند.

این جوان هوس باز (شاه)، با يك چنین اندیشه خام و احمقانه بی،
 فراموش کرده بود ملتی وجود دارد که همه این مبارزات و افتخارات
 وطن، تمام جهاد ملی شدن نفت و مجموع عملیات چند سال اخیر در
 طرد نفوذ شوم و خانه برانداز استعمار انگلستان او است که در مقابل
 توطئه های رنگارنگ ضد ملی دربار و مجلس اشراف و در اقلیت سازی
 مادر و در جلوی مداخلات برادرها و در تحریکات و مداخلات ضد
 کشور، سد آهنین مقاومت بسته و نمی گذارد که حاصل زحمات و
 جانبازیهایش را يك کانون فساد و ناپاکی و يك مرکز فحشا به آتش
 هوسبازی و نوکری لندن اندازد و يك خط ننگ و بدنامی ابدی روی
 افتخارات میلیونها مردمی که دیگر حاضر نیستند تحت نفوذ و اراده
 خدایان کمپانی سابق باقی بمانند، بکشد.

فاطمی در حمله به دربار و در دفاع از مردم محروم ایران
 می افزاید: این آقا زاده (شاه) خلف همان پدری است که ۲۰ سال ایران
 را غارت کرد، نصف مملکت را به صورت املاک خصوصی در آورد و
 مرض زمین خواری او شهره دنیا شد و عایدات سالیانه او، سربسده ها
 میلیون گذاشت. سرانجام در روزی که باید از منابع کشورش دفاع کند،
 مردم را، این ملت بی پناه را، زیر آماج توپ و تانک دشمن رها کرد و
 گریخت و کامیونهای جواهرات را به همراه برد. کودتای سوم شهریور،
 در ۲ سال گذشته، وارثی دارد که برای تحکیم پساویه های سرزان و سست
 سلطنت جنایت آمیز خود، به نهضت ملی که با خون فرزندان ۳۰ تیر

آبیاری شده بود، شبیخون ناچوانمردانه زد ولی چون نقشه ابلهانه او نگرفت، بعد از يك ساعت بر هواپیما نشست و در كنار سفارت انگلیس واقع در بغداد، فرود آمد.

فاطمی برای آنكه ثابت كند كه شاه، تا چه اندازه، منفور ملت است در سر مقاله‌یی آتشین نوشت: پس از وقایع ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ كه منجر به فرار شاه و ثریا از كلاردشت به بغداد و سپس به ایتالیا شد، قیام و هیجان عمومی آنچنان در سراسر كشور اوج گرفت كه در روز ۲۵ مرداد، مردم تهران، طی میتینگی در میدان بهارستان، پس از نطقهای تندی كه رهبران جبهه ملی ایراد كردند طی قطعنامه‌یی از دولت خواستند كه وظایف شاه فراری به يك شورای موقت واگذار شود.

لازم به یادآوری است كه در این گردهم آیی مردمی، دكتر فاطمی طی دو مقاله بسیار افشاگرانه، فساد، خیانت و خبانت در بارادرو روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد انتشار داد.

مهر و موم کاخ سعدآباد

در بامداد روز ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ - از سوی دولت (مصدق) کاخهای سلطنتی بدین نحو مهر و موم شد: نخست افسری با درجه سروانی در رأس یکدسته از سربازان که از سوی فرمانداری نظامی تهران اعزام شده بودند در کاخ سعدآباد حضور یافت، ابتدا دفتر سرهنگ نصیری (سپهبد نصیری معدوم) فرمانده گارد که در کنار در نگهبانی کاخ سعدآباد قرار داشت، تصرف شد و آن افسر، سپس به سربازان دستور داد که به گروه‌های هشت نفری تقسیم شوند و کلیه کاخها را زیر نظر بگیرند و نگذارند کسی وارد و خارج شود. سربازان، بلافاصله به مراقبت پرداختند و نخستین کسی که از کارکنان دربار قصد ورود داشت، آقای گیتی بود که خانه‌یی در نزدیکی سعدآباد داشت. سربازان از ورود وی ممانعت به عمل آوردند. بعد عظیمی رئیس دفتر وزارت دربار هم آمد و از ورود او هم جلوگیری شد.

در همین لحظات دکتر فاطمی که سمت وزارت امور خارجه را داشت به اتفاق خواهرزاده خود دکتر سعید فاطمی و چند نفر کارآگاه وارد سعدآباد شدند و در مقابل کاخ مرمر، از اتومبیل پیاده شدند.

دکتر فاطمی دستور داد یکایک اتاقها را لاک و مهر کردند و هیراد، رئیس دفتر مخصوص و بهبودی رئیس تشریفات و ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار، توقیف و زندانی شدند.

در یکی از اتاقهای اداره آگاهی، از هیراد بازجویی به عمل آمد تا چگونگی تحریر فرمان نخست وزیری زاهدی روشن شود و در این احوال، فاطمی از کلید دفتر رمز قفسه‌هایی که محرمانه بود سئوالاتی می‌کرد اما هیراد از کمک کردن امتناع می‌ورزید و می‌گفت که من دستور همکاری ندارم، تا این که يك ساعت بعد نامه‌یسی با امضاء نخست وزیر به وی ابلاغ شد که هرچه زودتر، کلید و دفتر رمز قفسه‌ها را تحویل دهد.

هیراد در زیرنامه نخست وزیر نوشت: من نمی‌توانم این دستور غیر قانونی را در موقع بازداشت انجام دهم و اجازه هم نمی‌دهم که یکی از مامورین دفتر مخصوص، چنین کاری بکند. اگر مامورین انتظامی درب را بشکنند و اوراق را تصرف کنند، بر من حرجی نیست.

دکتر فاطمی دستور داد درها را بشکنند ولی به لحاظ عدم ضرورت فوری، این کار تا کودتای ۲۸ مرداد انجام نگرفت.

بازجویی از افسران طرفدار شاه

قبل از کودتای ۲۸ مرداد، تعدادی از سران ارتش طرفدار شاه، به وسیله افراد مصدق، دستگیر شدند تا بلکه امریکا، انگلیس، شاه و ارتش، نتوانند دولت مردمی و ملی مصدق را سرنگون کنند. یکی از کسانی که دستگیر شد، سرگرد خیرخواه بود که بازجویی شد و مطالب ذیل را عنوان کرد:

در ۳۲/۵/۲۲ کلیه افسران مقیم سعدآباد در دفتر سرهنگ نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی، جمع شدند زیرا اطلاع داده شده بود که عناصری، با کمک چند واحد نظامی طرفدار مصدق، تصمیم گرفته‌اند که اقداماتی بکنند و در نظر دارند به کاخها از آن جمله به کاخ سعدآباد حمله برند.

نصیری گفت که افسران باید هوشیار باشند و طرح دفاعی سعدآباد که سال گذشته تهیه شده بود اجرا شود. طبق طرح مرکز، واحدهای وظیفه به فرماندهی سرگرد نورایی

مامور محافظت دیوارها و درهای سعدآباد بودند و گردان جاویدان، به فرماندهی اینجانب، مامور محافظت کاخها شد.

ساعت ۲۱ روز ۳۲/۵/۲۲ سرگرد ستاد، فولادوند، رئیس ستاد به کلیه افسران اطلاع داد که در دفتر فرماندهی گارد حاضر شوند و در آنجا نصیری گفت که فرمانی از شاهنشاه داردمینی بربرکناری مصدق از نخست وزیری و سپس افزود فرمان دیگری دارد مبنی بر انتصاب زاهدی و افزود که لیست کابینه آماده شده و سرهنگ نصیری ادامه داد که برای حفظ جان آقای مصدق، من مامور شده‌ام فرمان را به ایشان برسانم و رسید اخذ کنم و به ایشان اطلاع دهم که چون بازاریان و پاره‌یی از مردم مصمم به قتل ایشان هستند بهتر است که در خانه خودشان نمانند و به هر کجا مایل باشند، عزیمت نمایند و عده‌یی نیز تا مدتی که لازم باشد، ایشان را حفظ کنند.

خبرخواه در بازجویی خود گفت: سرهنگ نصیری یادآور شد که پیامی از شاه، برروی صفحه ثبت شده که در روز ۳۲/۵/۲۵ از رادیو بخش خواهد شد و افزود که چون نمی‌خواهیم جریان ۳۰ تیر پیش بیاید عده‌یی از رؤسای احزاب، من جمله سران حزب توده، امشب دستگیر می‌شوند و فرماندهی تمام واحدها اعم از شهرستانی، ارتش و فرمانداری نظامی، با نخست وزیر جدید است.

سپس سرهنگ نصیری، سرگرد فولادوند را به عنوان جانشین خود در سعدآباد معین کرد و سروان جهان بین را بازرسه پوش، همراه خود کرد و سرگرد رکنی هم مامور بی‌سیم شد، به ستوان یکم جعفریان دستور داد که با دسته مربوطه در اختیار سروان شقایبی قرار

گیرد و ستوان و کیلی نیز دستور یافته که با اراکه‌های زیر فرمانش، خیابانهای سعدآباد و زعفرانیه را محافظت کنند. آنکه در این خیابانها و در محله‌های

س- چنانچه در این قضایا اطلاعات دیگری هم دارید، مرقوم بفرمائید.

ج- وقتی از ماموریت خود که باغ سهیلی بود به سعدآباد مراجعت کردم، اطلاع یافتم که سروان شقاقی و ستوان اسکندری، آقایان دکتر فاطمی و مهندس زیرک‌زاده را دستگیر کرده‌اند و بعداً متوجه شدم که به وسیلهٔ باران مصدق، سرهنگ نصیری هم بازداشت شده است.

عوامل شکست نهضت ملی

دکتر مصدق، حتی در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آنقدر روی دولت خود و موفقیت نهضت حساب می کرد و به آینده اطمینان داشت که به وزیر کشور خود گفته بود باید رفراندوم انجام شود و هیچ يك از فرمانداران، تا پایان رفراندم، نباید محل مأموریت خود را ترك كنند.^۱

ولی در همان روز، یعنی روزی که قرار بود رفراندوم انجام شود، يك مرتبه وضع علیه مصدق و بنفع شاه تغییر یافت و رژیم پهلوی، توانست دولت قانونی او را سرنگون کند.

شکست دولت مصدق و نهضت ملی، دارای دو عامل، یکی داخلی و دیگری خارجی بود که عامل اول یعنی ضعف دستگاه دولت ملی، عبارت بود از اینکه:

الف - عدم مرکزیت تشکیلاتی.

ب - عدم وجود نقشه و برنامه معین و منظم تشکیلاتی سیاسی برای مبارزه علیه کودتاگران.

ج - فقدان تحرک کافی متناسب با زمان.

د - فقدان سازمان اطلاعاتی قوی.

ه - فقدان برنامه و روش تبلیغاتی یکپارچه.

و - وجود رقابتهای و وجود عوامل دشمن، در داخل نهضت.

و مهمتر اینکه وقتی دکتر فاطمی، تا آن حد علیه استعمار داد سخن سر می داد به مطالب او چندان توجه نمی شد و یکی از اشتباهات دولت ملی این بود که سفارت و کنسولگریهای امریکا در ایران را تعطیل نکرد و با امریکا که دوست و یار انگلیس بود، قطع رابطه نکرد

اما عوامل خارجی که باعث شدند نهضت شکست بخورد،

عبارت بودند از:

الف - امریکا.

ب - انگلیس.

پ - ارتش (به خصوص افسران اخراجی)

ت - چماقداران.

ث - فریب خوردن مردم نا آگاه.

ج - اشراف، ثروتمندان و بازاریهای وابسته به شاه (که از

عدالت اقتصادی می ترسیدند).

به عملکرد و علت وجود این عوامل خارجی و چگونگی

فعالیت آنها اشاراتی می کنیم.

۱. اسناد نهضت ملی ایران (صفحاتی از تاریخ معاصر ایران).

نقش امریکا در کودتا

دهم ژانویه سال ۱۹۵۳ (زمستان ۱۳۳۱) فرار رسید. آیزنهاور در کاخ سفید و دالس در کاخ وزارت امور خارجه امریکا، جایگزین شدند. این دو که مخلوق کارتل‌های نفتی و موسسات بزرگ بین‌المللی بودند وظیفه داشتند که منافع موسسات و کارتل‌ها را حفظ کنند، لذا طولی نکشید که در سیاست داخلی و خارجی وارد عمل شدند اولین گامشان در سیاست داخلی این بود که درست یک هفته پس از استقرار آیزنهاور به دادستان کل امریکا دستور داد پرونده سوءاستفاده و گرانفروشی را که به ضد تراست شهرت داشت و مبلغ ۵۰ میلیون دلار عیله شرکت بزرگ نفتی امریکا تنظیم شده بود، راکت گذارده شود و مقامات قضایی، از تعقیب آن، صرف‌نظر کنند.

و در سیاست خارجی، درست ۲۰ روز بعد از استقرار در کاخ سفید یعنی در روز دهم فوریه، آیزنهاور تلگراف تند و شدید الحنی به عنوان دکتر مصدق نخست وزیر ایران مخابره کرد و در آن لزوم

رعایت قراردادهای بین‌المللی و مقاوله‌نامه‌هایی را که جنبه جهانی دارد یادآوری کرد و به مصدق خاطر نشان کرد که مسئولیتهای دولت ایران در نقص یکطرفه چنین قراردادهایی، سنگین خواهد بود.

و روز پنجشنبه ۱۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ آیزنهاور، در کنفرانس استانداران ۴۹ گانه ایالات متحده آمریکا، طی نطقی پیرامون اوضاع بین‌المللی و به خصوص تحولات سیاسی ایران گفت: 'دکتر مصدق، با کمک کمونیست‌ها، مجلس ایران را منحل کرد ولی آمریکا نمی‌تواند ناظر این جریان باشد، بلکه مصمم است که راه پیشرفت کمونیست‌ها را در آسیا، من جمله در ایران، مسدود کند.

این يك شگرد سیاسی کهنه است که هرگاه دولتی ملی و مردمی، می‌خواهد اقدامی علیه استعمار بکند دوا بر قدرت، برای دخالت در آن کشور، عنوان می‌کنند که ابر قدرت دیگر در آنجا، علیه ما فعالیت می‌کند و به همین خاطر بود که آمریکا، انگلیس و شاه، نهضت مردمی ایران را وابسته به شوروی قلمداد می‌کردند و چپی‌های امریکایی و انگلیسی هم، با اعمال خود، بر این گفته صحنه می‌گذارند و این روش دیرینه، به صورت اصل سیاسی درآمده و لذا گفته ولتر بجاست که: در این دنیای بزرگ، بدخواهی و شرارت واقعی منحصر می‌شود به چند سیاستمدار که همیشه در پی برهم زدن عالم هستند و چند هزار ولگرد و بیکاری که خود را در اختیار این سیاستمداران درآورده‌اند و بر این آشوب و به هم زدن زندگی مردم جهان، کمک می‌کنند.

و گرنه به آمریکا چه ربطی دارد که مصدق چه می‌کند؟ این

وظیفه ملت است تا نسبت به خط و مشی دولت خود قضاوت کند و تصمیم بگیرد.

امریکا به این خاطر به ایران چشم داشت که اهمیت این کشور را دریافته بود و به خوبی آموخته بود که در جنگ جهانی دوم و پس از آن، سوخت، سرب، مس، غله و حتی نیروهای ایرانی، تا چه حد می‌توانند مفید واقع شوند. مثلاً در يك قلم ثبت شده، در عرض يك سال ۱۳۰۰ تن سنگ کرمیت، ۳۰ تن چرم، ۵۵۰ تن سرب، و ۵۰۰ تن گوگرد برای تهیه اسید سولفوریک، به امریکاییان تحویل داده شده بود. حالا این استعمارگر بین‌المللی، نباید نگران عملکردهای مصدق باشد؟ و قراردادهای بین‌المللی را به او تذکر دهد؟

امریکا برای پیاده کردن نقشه‌های خود، لوئی هندرسون را که در ایران کسب تجربه کرده بود، در پست سفارت امریکا در ایران ابقا کرد و قرار بر این شد وقتی که هندرسون برای دریافت اعتبارنامه خود حضور پیدا می‌کند، پیغامی خاص و حساس را هم که اتخاذ سیاست جدید و جدی امریکا است دریافت کند و زمانی که اعتبارنامه خود را به شاه تسلیم می‌کند و طبق رسم معمول، برای صرف چای، به سالن مخصوص می‌رود آن را به شاه ابلاغ کند.

هندرسون، پیام را به این شکل به شاه گفت: گذشته‌ها گذشته ولی از این پس دیگر نباید تامل کرد. پادشاه بایستی برای سرنگونی مصدق خود شخصا وارد میدان عمل و مبارزه شود و یا اگر مانند گذشته قرار باشد باترس و تعلل وقت بگذرانند، باید توجه داشته باشد که کس دیگری به حکم اضطرار برای این کار بر گزیده خواهد شد و در این صورت،

چه بسا که مقام سلطنت به خطر خواهد افتاد و دنیای غرب نیز نمی تواند به نفع شاه قدمی بردارد.

هندرسون افزود که این پیام، متفقا، از طرف آیزنهاور و چرچیل است و شاه بایستی در ظرف یک هفته تصمیم قطعی خود را در این خصوص اتخاذ کند و جواب مثبت و منفی را به وسیله اشرف که در تاریخ معینی با آلن دالس، معاون کل سازمان سیا، ملاقات می کند بدهد.

هندرسون ادامه داد که اگر جواب شاه مثبت باشد، آلن دالس از جانب کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا تعلیمات جدیدی برای طرز عمل و نحوه سرنگونی مصدق، توسط اشرف خواهد داد و باز هم اگر دستورات جدیدی لازم بود، مامورین مخصوصی با نشانیهای خاص به ایران گسیل خواهند شد.

شاه که از یک سو تهدید شده بود که مقام سلطنت او در خطر است و آمریکا و انگلیس کس دیگری را به جای او برخواهند گزید و از سوی دیگر قدرت مقابله با مصدق را نداشت، تصمیم گرفت که، تحت فرمان اربابان خود، با مصدق به مبارزه برخیزد.

لذا تاریخ حرکت اشرف را به اروپا تعیین کرد و لسی از هندرسون خواش کرد که از آلن دالس بخواهد که در تاریخ معین، عوض اینکه درژنوا اشرف را ملاقات کند، وی را در سن موریس پذیرا شود.

ملاقات اشرف و دالس در سن موریس انجام شد. مصدق از این زد و بند پشت پرده آگاهی یافت و آن را انتشار داد و به

وسیلهٔ ابوالقاسم با مینی، کفیل وزارت دربار، از شاه خواست که از مراجعت اشرف به تهران جلوگیری کند و لسی در همین ساعات، هواپیمای اشرف در فرودگاه مهر آباد به زمین نشست و او يك سر به کاخ خود در سعد آباد رفت.

شاه به مصدق قول داد که اشرف را به اروپا بازگرداند و بسا او ملاقاتی نداشته باشد، ولی به صورت مخفیانه، در ساعت ۹ شب در کاخ مادر، یکدیگر را دیدند و اشرف، همهٔ پیغامهای آلن دالس را به شاه رساند و گفت که تا يك هفتهٔ دیگر، ژنرال شوارتسکف، رئیس سابق ژاندارمری ایران، (بعد از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم) که حالا به ظاهر بازنشسته شده ولی مشاور مخصوص سازمان سیا در امور ایران است. به تهران خواهد آمد و دستورات جدیدی را هم بسا خود خواهد آورد.

در آن زمان که آلن دالس به ریاست سیا رسیده بود، ژنرال شوارتسکف را به عنوان اینکه در سر راه خود به پاکستان، به دیدار دوستان سابق خود در ایران اشتیاق دارد، به تهران فرستاد و بسا وجود آنکه ورود او با جنجال زیادی از طرف جراید وابسته به جبههٔ ملی مصادف شد، مع هذا به نزد شاه رفت و کار خود را کرد و پس از دو روز اقامت در تهران و مذاکره با مامورین سیاسی و نظامی امریکا در ایران، به کراچی پرواز کرد.

ژنرال شوارتسکف در ملاقات با شاه اطلاع داد که بزودی سه سرهنگ اطلاعاتی امریکا به اسامی زرژ کارل کلنل مید و کلنل رابزر که همگی در زمینهٔ کودتا تخصص دارند به ریاست کرمیت روزولت، نوهٔ

تثودور روزولت و معاون مخصوص آلن دالس و مسئول امور خاورمیانه در سازمان سیا، به تهران خواهند آمد.

شوارتسکف افزود که روزولت با نام مستعار و پاسپورت جعلی مسافرت می کنند و آن سه کلنل را مسئولیتهای جداگانه ای خواهد داد و به حضور شاه هم خواهد رسید، ولی آنچه باید شاه انجام دهد، دو چیز است: اول اینکه افسر عالی رتبه ای را تعیین کند تا رابطه بین شاه و افسران آمریکایی را برقرار کند و دوم اینکه فرمان عزل مصدق و نصب سرلشکر زاهدی را به سمت نخست وزیری، امضا کند تا هر زمان ضرورت داشت، فوراً شماره گذاری شده و برای تسلیم به هر دو ابلاغ شود.

از سوی دیگر طولی نکشید که افسرانی چون سرهنگ ستاد اخوی، سرهنگ فرزنانگان و سرهنگ زند کسری می در سفارت امریکا، با مقامات امریکایی، مراحل اولیه کودتا را شروع کردند و روزولت هم وارد ایران شد.

ولی کودتای اول در تاریخ ۲۵ مرداد با شکست روبه رو شد و در همین وقت بود که شاه گریخت و زاهدی مخفی شد و در این موقع، رئیس جمهوری امریکا درباره حوادث گفت: 'ما برای اعاده اوضاع معطل نشدیم و من همه روزه با مسئولین وزارت امور خارجه امریکا و سیا، حوادث ایران را بررسی می کردیم و گزارشات مامورین و نماینده گان را که با هواداران شاه فعالانه کار می کردند، زیر نظر داشتیم.'

امریکا نقشه جدید را به سیا و طرفداران شاه دیکته کرد: با گروه‌هایی از چاقو کتها تشکیل شوند و به طرفداران شاه گفته بود که آماده خطر باشند تا بار دیگر کودتایی صورت گیرد.

هلمن، چه زیبا و چه درست می‌گوید که برای گیج کردن و بهره کشیدن از نادان، همیشه درون مایه‌پی لازم است.

و امریکا این درون‌مایه را داشت و کسانی بودند که بر اثر نادانی، خود را آماده بهره‌کشی استعمار نشان می‌دادند.

لذا ارتشی‌های طرفدار شاه، با به‌کارگرفتن روش استراتژیک و لجستیکی ارتش امریکا، توانستند واحدهای نظامی طرفدار مصدق را به شکست بکشانند و افتخار شاه و امریکا این بود که مثنی او باش یار و مددکارشان بودند.

در غروب ۲۸ مرداد، تاریخ ورق دیگری خورد و از خون و خیانت و خبائت و جنایت، خاطره‌بی درد آلود ثبت کرد.

کرمیت روزولت، در مصاحبه‌ی با نشریه‌ی لوس آنجلس تایمز گفت: مبلغ یک میلیون دلار برای ترتیب دادن تظاهرات خیابانی به منظور سقوط دولت ناسیونالیست مصدق در اختیار ما بسود که حدود ۷۵۰۰۰ دلار آن خرج شد و بقیه را در گاو صندوق مطمئن گذاشتیم و پس از پایان عملیات، مبلغ مزبور را به شاه تحویل دادیم.

اگر رقم فوق درست باشد، جای تاسف است که در کشوری بسا فرهنگت، کهزسال و متمدن مثل ایران، مثنی خارجی به کمک گسروهی

نقش انگلیس در کودتا

نقش انگلیس در کودتا، به گونه‌ای است که می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول، مربوط به دوران قاجار است و بخش دوم، مربوط به دوران پهلوی است. در بخش اول، انگلیس به دلیل منافع اقتصادی و سیاسی خود، به ایران نفوذ کرده و سعی می‌کند تا بر ایران تسلط یابد. در بخش دوم، انگلیس به دلیل منافع خود، به ایران نفوذ کرده و سعی می‌کند تا بر ایران تسلط یابد.

انگلیس که از ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، آسیب فراوان دیده بود و به خصوص تحمل دیدن آزادی ایران را نداشت، با همکاری امریکاییان، انتلیجنت سرویس را تحت رهبری فردی که چهره‌اش روشن نشد، وارد کار کرد.

در تاریخ ۲۷ ماه مه سال ۸۵، بدون آنکه چهره این مامور انگلیسی نشان داده شود، در تلویزیون کانال ۴ لندن، در مورد کودتا صحبت شد و آن مامور اطمینان داد که کودتا پیروز است.

یکی دیگر از دست‌اندرکاران سیاست انگلیس علیه نهضت ملی ایران، روبین زانیر مقام دانشگاهی بود که بعدها به مقام استادی رشته مذاهب شرق در دانشگاه آکسفورد، برگزیده شد.

این سؤال مطرح است که چرا امریکا و انگلیس، از دو قاره دیگر، باید در سرنوشت ملتی دیگر دخالت کنند؟ علت این است که انسان، علی‌رغم خردی که دارد، فکر می‌کند که باید همجنس خود

را زیر یوغ اسارت خود برد و فکر می کند که اگر این طور نکند، سعادت بشری، آسیب خواهد دید. اینجا است که باید مثل ولتر حسرت خورد که ای کاش انسان، از عقل و خرد و نور الهی، لااقل مثل حیوانات بهره می برد که سنگ در برابر سنگ، اسب در برابر اسب، و یا هر حیوانی در برابر حیوان دیگر، ناچار نیست تسلیم شود و یا تسلیم کند و هیچ حیوانی در مقابل حیوان دیگر، خود را قیم نمی داند و وقتی امریکا و انگلیس، خود را از آن سوی عالم، دلسوز مردم ایران می دانند و می خواهند این ملت شریف را به اصطلاح متمدن کنند، آیا جای افسوس خوردن بر دنیای حیوانات نیست؟

کودتای انگلیسی - امریکایی

کودتای ۲۸ مرداد^۱ در نوع خود، اولین کودتایی بود که با مداخله مستقیم و علنی دودولت خارجی (امریکا و انگلیس) و با همکاری محمدرضا پهلوی و به دست بی‌حمیت‌ترین افراد ایرانی که مزدوری بیگانگان را به عهده داشتند، برای سرنگون کردن يك دولت ملی انجام گرفت.

سرهنگ غلامرضا نجاتی در کتاب خود می‌نویسد:^۲ نقش اساسی سیا در کودتای مردادماه، پخش میلیون‌ها دلار امریکایی بود ولی اجرا کننده عملیات، جاسوسان انگلیسی و عمال داخلی آنها بودند که در سازمانهای مختلف مملکت حضور داشتند و این اعترافی بود که رئیس اسبق اینتلجنت سرویس به عمل آورده است.

کریمت روزولت می‌نویسد: اتحاد و همبستگی بین انگلیس و

۱. جنبش ملی شدن صنعت نفت، ص ۳۰۰.

۲. جنبش ملی شدن صنعت نفت، ص ۳۰۶.

امریکا و شاه، ضامن موفقیت در عملیات کودتا شد.

برای آنکه مطلب بهتر روشن شود بد نیست به هتل محل اقامت شاه در رم ایتالیا سری بزنیم:

ساعت ۹ صبح روز دوشنبه ۲۶ مرداد ماه یکی از کارمندان سفارت امریکا در رم به هتل مزبور می‌رود و تقاضای ملاقات شاه را می‌کند و پس از حصول مقصود به شاه می‌گوید که در ساعت ۱۰ صبح، سفرای امریکا و انگلیس، متفقاً به ملاقات او خواهند آمد.

شاه کمی پیش از ساعت ۱۰، ملکه ثریسا را به بهانه گردش و خرید به خارج از هتل می‌فرستد و در ساعت ۱۰، سفرای امریکا و انگلیس به اتفاق شاه در هتل راهنمایی می‌شوند و پس از سلام و احوالپرسی، از اینکه (۲۵ مرداد) با شکست مواجه شده اظهار تاسف می‌کنند.

شاه به گریه می‌افتد و با بغض و اشک، بی‌اختیار اظهار می‌دارد که دولتهای شما مرا به این روز نشانند و من به دستور روئسای شما حکم عزل مصدق را امضاء کردم و برای او فرستادم. حالا بگویید چه کنم؟ تکلیف من چیست و از این پس چگونه بساید زندگی کنم و روزگار بگذرانم؟ قطعاً فردا مصدق، مادر، خواهر، برادران و... را هم از ایران اخراج خواهد کرد و آنها همه سر بار من شده و از من خرجی و وسیله معاش خواهند خواست و ارث پدر مطالبه خواهند کرد و هر روز با من گلاویز خواهند شد و مشاجره خواهند داشت.

سفرای امریکا و انگلیس به او دل‌داری می‌دهند و می‌گویند: دستور داریم از اعلیحضرت تقاضا کنیم که يك هفته به ما مهلت مرحمت

فرمایند و این يك هفته را در رم باقی بمانند و مسافرت دوری نروند. اگر پس از این يك هفته، نتیجه حاصل نشد، آن وقت هر چه بفرمایند و هر تقاضایی داشته باشند دولتهای ما اطاعت خواهند کرد. ضمناً از لحاظ پول هم نگران نباشید، هر مقدار پول که مورد احتیاجتان باشد، اطلاع فرمائید، فوری در اختیارتان گذارده خواهد شد.

(از سوی دیگر) پس از شکست کودتا (۲۵ مرداد) سرهنگ نصیری، سپهبد زاهدی و دو نفر همراهان آنها (برادران رشیدیان) در ساعت چهار صبح روز یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ از اختیاریه به یکی از اتاقهای سفارت امریکا انتقال یافتند و بلافاصله ستاد کودتا برای اجرای مرحله بعد وارد عمل شد و برای وارد آوردن ضربه اول، یعنی به راه انداختن دستجات در شهر و ایجاد هیاهو و جنجال علیه مصدق و اعزام مشتی اوباش و مزدور بر آتش زدن و غارت منزل مصدق، دست به کار می شوند.

به همه مخالفین مصدق از هوچی، روزنامه نگار و بازاری گرفته تا ارتشی و سیاسی، آماده باش داده شده است و نقشه برای سه روز بعد یعنی اول وقت صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قابل اجرا است.

کیسه های پول کاغذی به وسیله عوامل سفارت امریکا و اتومبیلهایی با پلاك دیپلماتيك نقل و انتقال می یابد و به مراکز مشخص، تحویل می شود.

مستر وارن، رئیس اصل چهار ترومن و همه افراد زیردست او اعم از ایرانی و آمریکایی با بیش از ۵۰ اتومبیل جیب و سواری، نقل

و انتقال پرسنل و پولها را آغاز می کنند. سرهنگهای کودتاساز امریکایی و همه کارکنان علنی و خفیه سازمان سیا، سه روز و سه شب اصلاً نمی خوابند و استراحت نمی کنند تا اینکه صبح روز چهارشنبه اجرای مرحله دوم کودتا آغاز شود و حدود ساعت یک بعد از ظهر خانه مصدق به وسیله ارادلی اجیر شده، غارت و به آتش کشیده می شود و اداره رادیو به اشغال می آید و زاهدی از سفارت امریکا به مرکز رادیو انتقال داده می شود و به اتفاق مهدی میراشرافی، در پشت میکروفون رادیو صحبت می کنند.

سرلشکر باتمانقلیچ نیز ستاد ارتش را تصرف کرده و سرتیپ ریاحی، ریاست ستاد را برکنار می کند و خود به عنوان رئیس ستاد، فرماندهی واحدهای نظامی را به عهده می گیرد.

زاهدی که حدود بیست ماه زمامدار بود، قرارداد نفت را همان طور که کارتل های بزرگ نفتی تنظیم کرده بودند در آبانماه سال ۱۳۳۲ به تصویب پارلمان فرمایشی ایران می رساند و چهارصد میلیون دلار هم به عنوان غرامت از بودجه شرکت نفت برای پرداخت به انگلیسی ها متعهد می شود و شاه هم ضمن مصاحبه بی رسمی، آن را قراردادی شرافتمندانه می خواند.

ضمناً بابت خسارت و زحماتی که کمپانیها در برابر به اصطلاح جنگال نفت تحمل کرده بودند، به وساطت جان فوستردالس، پنج شرکت بزرگ نفتی امریکا جمعاً چهل درصد نفت جنوب را در قرارداد جدید تصاحب می کنند ولی پنج درصد از چهل درصد غنیمت خود را بین شرکت های دیگر بابت خسارت تقسیم می کنند تا از این راه، صدای

کمپانیهای چپاواگر دیگر، خوابانده شود.

و به این ترتیب، بار دیگر رژیم پهلوی به مسند قدرت می نشیند.

نخست وزیر زاهدی

کرمیت روزولت، در شب ورود خود به تهران، یعنی قبل از کسودنای ۲۵ مرداد، نزد شاه رفت و پس از سلامهای ابلاغی آیزنهاور، چرچیل، جان فوستردالس وایدن وزرای امریکا و انگلیس و آن دالس رئیس سیا، اظهار داشت که شما ضمن مذاکره با ژنرال شوارتسکف، از اینکه دولت امریکا و انگلیس، يك فرد نظامی (زاهدی) را برای جانشینی مصدق انتخاب کرده اند، اظهار نگرانی کرده و اظهار داشته بودید که اگر نظر این است که يك نظامی زمام امور را در دست بگیرد، چه کسی بهتر از خود من است که فرمانده کل قوا همه نظامیان ایران هستم و اظهار عقیده فرموده بودید که بهتر است يك غیر نظامی به جای مصدق برگزیده شود.

روزولت افزود: شاید نگرانی شما از این بابت بسوده است که مبدا يك فرد نظامی، به تدریج قدرتها را قبضه کند و کم کم معارض شما شود، همچنان که پدرتان معارض احمد شاه شد، ولی اینجانب به

نماینده‌گی از سوی دو دولت امریکا و انگلیس، مأموریت دارم به حضورتان عرضه دارم که هر دو دولت مزبور، سلطنت شما را در همه حال و در هر صورت و وضعی ضامن بوده و بقا و حفظ مقام و موقعیت اعلیحضرت را مبادم که با ما همکاری دارند، در جمیع جهات تضمین می‌کنند و شخص شما نباید کوچکترین نگرانی از بسابت انتخاب سرلشکر زاهدی که يك فرد نظامی است به خاطر خود راه دهید. همچنین اینجانب مأموریت دارم به شما اطمینان دهم که دولت زاهدی، يك دولت محلل و کوتاه‌مدت است و هدف اصلی هر دو دولت امریکا و انگلیس، سپردن همه قدرتها به کف با کفایت خودتان است که رئیس قوه مجریه و بزرگ ارتشداران هستید.

وی افزود: عجالتاً کمک فرمایید که خیال ما از جانب دکتر مصدق راحت شود و زاهدی هم کار نفت را یکسرده کند. پس از آن به موجب يك دعوت رسمی که به عمل خواهد آمد و شما تشریف‌فرمای امریکا خواهید شد، آنجا همه چیز مفصلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت.

زاهدی که آلت دست و ابزار بی‌شر نیود و روزوات هم به آن معترف بود، تصور می‌کرد که مردم او را نخست‌وزیری خدمتگزار می‌دانند، لهذا طی نطقی گفت:

ملت رشید و هموطنان عزیزم، بر حسب امر اعلیحضرت همایونی شاهنشاه، سمت نخست‌وزیری را پذیرفته‌ام (حالا آنکه شاه از او وحشت داشت) و در قبول این خدمت، بعد از امید به خداوند، به نیروی شما متکی هستم.

زاهدی می دانست که مردم، به این نطقهای فرمایشی و وعدههای
پسوج و واهی توجه ندارند و گوششان از این حرفها پر است. با این
وصف افزود که دولتهای گذشته، به شما وعدهها داده اند ولی امیدوارم
که این خدمتگزار، بر خلاف آنها به وعدههای خود وفا کند. بر نامه
اینجانب به طور اجمال از این قرار است:

- ۱- حکومت قانون.
 - ۲- بالا بردن سطح زندگی.
 - ۳- موتوریزه کردن کشاورزی.
 - ۴- پایین آوردن هزینه زندگی.
 - ۵- بالا بردن مزدکارگران.
 - ۶- بهداشت عمومی و مجانی برای همه.
 - ۷- تقویت بنیه مالی کشاورزان.
 - ۸- تعلیم و حفظ امنیت عمومی.
 - ۹- تامین آزادیهای فردی و اجتماعی.
- این بود خلاصه‌یسی از برنامه اینجانب، درود بی پایان من به
شما مردم ایران.

این ۹ بند که به صورت برنامه زاهدی عنوان شد، مفاد رویایی
بود که فقط در رادیو و تلویزیون و مطبوعات گفته و شنیده شد و
مشکل در این است که امثال زاهدی که می دانستند دروغ می گویند و
می دانستند که مردم هم این اراجیف را باور نمی کنند، باز هم این
حرفها را تکرار می کردند. زاهدی و امثال او، برای واگذاری معادن
زیرزمینی و ثروت این کشور به استعمار انتخاب شده بودند. او خود

هم طی مصاحبه‌بی گفت:

باید اقداماتی به عمل آورد تا نفت ایران، هرچه بیشتر در بازارهای جهانی عرضه شود، نه اینکه مثل سال پیش، (زمان مصدق) فقط صد هزار تن نفت از کشور خارج شود.

بهرتر نبود زاهدی که برای انجام ماموریتش آمده بود، لااقل سکوت می‌کرد و بیت‌المال را دو دستی به اربابانش می‌سپرد؟ زیرا آنکه در صدد است مردم را فریب دهد، خائن‌تر است.

اخباری از وقایع ۲۸ مرداد از مطبوعات آن روز

- ۱- عناصری قصد دارند اسم خیابانها را با لوحه‌های جدید عوض کنند.
- ۲- قرار است در صبحگاه و شامگاه، نام شاه در سربازخانه‌ها برده نشود و به جای آن، نام میهن و مردم استعمال گردد.
- ۳- چپ‌گراها می‌خواهند پرچم حزب توده را بالای شهرداری نصب کنند.
- ۴- به مرکز حزب ایران حمله شد.
- ۵- دفتر روزنامهٔ باختر امروز، به آتش کشیده شد.
- ۶- به روزنامهٔ شورش حمله شد.
- ۷- رادیو به دست تظاهر کنندگان افتاد.
- ۸- تلگرافخانه اشغال شد.
- ۹- در بعضی از ادارات مهم، عکس شاه را نصب کردند.
- ۱۰- امروز بعد از ظهر، روزنامه‌های توفیق، حاج‌بابا و شهباز

را آتش زدند.

۱۱- عمارت تأثر سعدی، اشغال شد.

۱۲- در بیمارستان سینا، تعدادی مقتول شناسایی شدند.

۱۳- تعدادی مجروح و مضروب، سرپایی مداوا و مرخص

شدند.

ارتش و کودتا

شارل هفتم، پدر لویی یازدهم، این مطلب را خوب فهمیده بود که تا دارای يك قشون قوی نباشد نمی تواند بر دشمنان خود فائق آید ولی دیگران، حتی پسرش، به این امر پی نبرده بودند و موفق هم نبودند.

این منطق پادشاهان و دیکتاتورها و عقیده آنهایی است که جز با شمشیر و سرنیزه نمی توانند حکومت کنند و بدون زور و قلدری، جایشان بر روی صندلی محاکمه است.

آنها خوب آموخته اند که اگر حاکمیت بر قلوب مردم نباشد، هیچ چیزی بهتر از اقتداری نیست که سرنیزه ارتش پایه های آن را محکم می کند و خیلی خوب می دانند که بدون آن وجود نخواهند داشت.

لذا شاه به خوبی واقف بود که اگر فرمانده کل قوا نباشد و یا اگر سرنیزه ارتش را از دست بدهد، به سرنوشت شومی دچار خواهد

شد که در انتظار تمام دیکتاتورها است.

در این زمینه، دکتر فاطمی، در خاطرات خود می نویسد: دکتر مصدق، چند ساعت با شاه صحبت کرد و از او قول گرفت که ارتش در امور دخالت نکند و بگذارد که امر انتخابات، مسیر واقعی خود را طی کند. ولی شاه، از عدم دخالت ارتش می ترسید و می گفت که اگر ارتش دخالت نکند، توده بی‌ها وارد مجلس خواهند شد.

این بهانه‌یی بود که شاه به آن متوسل می شد تا آزادی مردم را لگدمال کند، لذا دکتر مصدق پاسخ داد: اگر مردم را در کارشان آزاد بگذاریم، صلاح کار خود را می دانند.

شاه، بر حسب ظاهر، قبول داد که ارتش در انتخابات دخالت نمی کند ولی در اواخر سال ۱۳۳۰ که انتخابات شروع شد، ارتش دخالت‌های زیادی کرد طوری که در چند نقطه ایران و از آن جمله در زابل، بروجرد و... درگیرهای زیادی به وجود آمد و ثمره دخالت‌های ارتش این شد که انتخابات نیمه کاره ماند و فقط ۸۰ نماینده وارد مجلس شدند و چون فاطمی به وزارت امور خارجه انتخاب شد، تعداد افسراد نمایندگان مجلس، به ۷۹ تن رسید که تا حد نصاب، ۵۵ نفر کم داشت. مسلم است که مجلس فرمایشی و زیر فشار ارتش، (خالی از نمایندگان واقعی مردم) مدافع چه کسانی خواهد بود.

این تقصیر، عمری است که با ارتشها است و این عمر به قرنهای متمادی می رسد، یعنی از زمان فرعون‌ها، قیصرها، خلفا، سلاطین و امپراتوران، آنها که استعمار و استثمار بشریت را باعث بوده و هستند و ارتشها، ابزاری به شمار می آیند تا این استثمار و استثمار تضمین

شود، زیرا پادشاهان و سلاطین که خود اهل سختی و زحمت و شجاعت و دلاوری نیستند، منطقی جز این ندارند که با استخدام مشتی پابرنه، شمشیر خود را بر سر توده مردم بکوبند. نمونه بارز این گفته، واقعه سی تبر است. کسانی که مردم را به گلوله بستند، چه افرادی بودند؟ پابرنه‌هایی که مردم کوچه و بازار را برای حکومت استعماری شاهی بی‌اراده، سرکوب کردند. حسین مکی در خاطرات خود می‌نویسد که یکی از عوامل موثر واقعه سی تبر، شاهدخت اشرف پهلوی، ملکه مادر و احمد قوام السلطنه بودند.

مسئله در این نیست که عواملی چون شاه و اشرف و قوام چه می‌خواستند، مسئله در این است که چرا ارتش باید بر این خواسته‌ها جامه عمل بپوشد و قوه را به فعل درآورد؟ اگر ارتش آن روز، دارای ایدئولوژی الهی و خط‌مشی درستی بود، می‌توانست خواسته انسانی را جامه عمل بپوشد که به نفع مردم محروم باشد نه اینکه از اشرف و ملکه مادر، فرمان بگیرد و کسی چون قوام بر او حکم براند.

مسئله ارتش، یکی از مسائل زیربنایی است و لذا مشکل مصدق از زمانی آغاز شد که خواست فرماندهی ارتش را از دست شاه خارج کند. یعنی در روز ۲۵ تیر ۱۳۳۱ وقتی که مصدق برای معرفی کابینه خود به شاه، در لیست وزراء، نام خود را در مقابل پست وزارت جنگ قرار داد و شاه مخالفت کرد، اختلاف به وجود آمد.

شاه گفت: طبق رسوم گذشته، مسئولیت فرماندهی کل قوا است که وزیر جنگ را تعیین می‌کند. هیچ کس نبود از او بپرسد این رسوم

گذشته را چه کسانی به وجود آورده اند؟ به هر حال، مصدق که نمی توانست جز به قانون اساسی، به چیز دیگری چنگک بزند، به شاه گفت: طبق مفاد قانون اساسی، چگون مسئولیت وزرا به عهده نخست وزیر است، لذا مسئولیت وزارت جنگ را نیز به عهده می گیرم.

شاه اصرار کرد که مصدق منصرف شود ولی چون موفق نشد گفت: شما بروید اگر تا ساعت ۸ شب تلفن نکردم، دیگر لازم نیست استعفا دهید، اما اگر تلفن نکردم با استعفای شما موافقت کرده ام. در ضمن سعی کنید استعفای خود را محرمانه نگه دارید.

مسئله اصلی بر سر این بود که چه کسی ارتش را کنترل کند و این امر، برای ارتش، بدترین چیزها است، زیرا ارتش باید مدافع مظلوم، مدافع حق، مدافع عدالت و مدافع آرمانی باشد که لباس مقدس سربازی، آراسته به آن است نه اینکه، مانند ابزاری، در دست هر کس بود، فرمان بگیرد و از خود اراده بی نداشته باشد.

افلاطون در مورد ارتش، منطق عجیب و قابل بحثی دارد، به این شکل که اگر زمامداران را چوپانان جامعه بدانیم، سربازان و نگاهبانان باید مانند سگان گله، در عین شجاعت، وفاداری و بیداری، در حفظ گوسفندان، تسلیم فرامین چوپانان باشند.

آیا شاه و امثال او می توانستند چوپانان جامعه نامیده شوند؟ آیا ارتش در روند سی ام تیر، تسلیم فرامین کسی می بود که خود را فرمانده کل قوا نامیده است؟

پس فلسفه اینکه ارتش، در مقابل چه فرمانده و موظف به اطاعت است، مشکل ترین معضل سیاسی و نظامی جهان بشریت است.

حضرت امیر (ع) در خصوص فرمانده ارتش، یعنی آن ارتشی که خود دارای خطمشی و اصول درست و انسانی باشد می‌فرمایند: ای مالک! برگمار کسی را بر سپاهیان که از همه پندپذیرتر باشد و نفس خرد را برای خدا و رسول و امام، بردبارتر ساخته باشد و در حلم، از همه برتر و در غضب، از همه دورتر و از همه عذرپذیرتر باشد و بر ضعیفا رئوف‌تر و بر قدرتمندان (فاسد) سختگیرتر باشد و در مواقع سختی، از میدان درنرود و هرگز (در راه حق) ضعف به خرج ندهد.

اگر انتخاب سران ارتش به این شکل باشد و سران ارتش، شرایط فوق را در مد نظر قرار دهند، شاه فرمانده آنها باشد یا مصدق، نباید بر ایشان تفاوتی داشته باشد.

ولی چون ماهیت و فلسفه فرمانده برای ارتش آن روز فرقی نداشت، مصدق سعی می‌کرد که با عهده‌دار شدن پست وزارت جنگ، از دخالت ارتش در امور به تحریک دربار، جلوگیری کند. در ضمن مصدق می‌دانست که ارتش، به ریاست زاهدی، در صدد کودتا است و همین امر بین شاه و مصدق، ایجاد تفرقه بیشتر می‌کرد. مصدق در دفاعیات خود نوشت: من به کودتای نظامی علیه خودم واقف بودم.

خلاصه اینکه ارتش، در کودتا نقش داشت ولی نه با اراده خود بلکه به صورت یک ابزار مورد استفاده قرار گرفت و اگر غیر از این بود، خود می‌باید حکومت را اداره می‌کرد نه اینکه همان وضع سابق برقرار می‌شد.

منتسکیو در این باره می گوید: در حکومت استبدادی، ارتش دولت را حفظ می کند و لذا قدرت مطلق ایجاب می کند که ارتش حفظ شود و در اختیار مستبد قرار گیرد.

و ماکیاوول که شاید بیشتر و بهتر به اهمیت سرنیزه در راه حفظ استبداد وقوف داشت می گوید: غفلت از «ارتش»، یگانه علت بدبختی است و نظامیگری، مطمئن ترین طرق نایل شدن به جلال و قدرت و عظمت است.

پس شاه برای حفظ جلال و قدرت و عظمت خود باید متوسل به سرنیزه می شد و چون به منطق زور متوسل شد، معلول آن به گلوله بستن مردم کفن پوشی بود که با خلوص نیت به خیابانها آمده بودند.

مقاومت مردم چندان بالا گرفت که به شاه خبر دادند اگر این وضع ادامه یابد تخت و تاجت سرنگون خواهد شد و شاه نه برای جلوگیری از حمام خون، بلکه برای حفظ تاج و تخت، بلافاصله حکم قوام السلطنه را لغو و بار دگر از روی اکره، حکم نخست وزیری مصدق را امضا کرد. موفقیتی که از شعاع خون مردم به دست مصدق آمد، وی را بر آن داشت تا خواستار تعقیب، محاکمه و مجازات مسببین واقعه سی تیر شود، لذا تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۳۱ مساده واحده بی به این شرح به مجلس داد: مجلس شورای ملی، از وقایعی که از ۲۷ تیر ماه الی ۳۰ تیر ماه در تهران و ولایات اتفاق افتاده، آگاه است لذا تعقیب و تحقیقات از آقای قوام، ضروری و لازم است.

مصدق تعقیب قوام را با قید دو فوریت از مجلس خواستار شد و به حمایت از او، وزیر دادگستری وقت، آقای لطفی، اضافه کرد که

نسبت به وقایع ۲۷ تیر ۱۳۳۱ آقای قوام، عطف به ماده واحده، مجلس، مورد تعقیب قانونی قرار داده می شود.

مسلم است که قوام به مجازات حقیقی خود نرسید. گرچه در اولین گام علیه او، حکم مصادره اموالش صادر شد، ولی قابل تسامل و تعمق است که: آن که دیروز فرمان می داد، چون مقتضیات ایجاب کند، متهم و مجرم شناخته می شود و همه اینها دردنیای سیاست غیردموکراسی و در عرصه استبداد، چیز تازه بی نیست. مصدق در پست نخست وزیری و وزارت جنگ، با همکاری فاطمی، ریاچی و افشار طوس، در صدد برآمد که نیروهای نظامی را از عناصر فاسد و خودفروخته، بساکسازی کند و به خصوص امرا و افسران ارشد را از رده خارج کند. بنابراین، نیروهای فاسد و خودفروخته، به صف مخالفین مصدق پیوستند و علیه نهضت ملی ایران، به رهبری زاهدی، به تضعیف دولت مصدق پرداختند.

این عوامل تصور می کردند که چون شاه، خود را فرمانده کل قوا و وارث تاج و تخت کیانی می شمرد، باید برای حفظ قدرت او، جوی خون به راه انداخت.

شاید بهتر بود که ارتش اصلاً در کارها دخالت نمی کرد زیرا در تاریخ شب ۲۴ مرداد ساعت ۱۱/۵ بعد از ظهر که سرهنگ نعمت... نصیری همراه یک کامیون سرباز به منزل مصدق رفت تا حکم عزل او را بدهد و سرهنگ ممتاز، او را دستگیر و در زیرزمین زندانی کرد، امید استعمار به هم ریخت و شاه ناچار شد از ایران بگریزد و کلمه رمز «باسکو» به معنای «خیط کردیم» بین تمام عوامل کودتا ردوبدل شد و

تلفنها به کار افتاد که نقشه کودتا عقیم مانده است.

در چنین شرایطی (۲۶ مرداد ۳۲) که بنابه دستور سرهنگ رباحی از بخش سرود شاهنشاهی که در آن از شاه ستایش فراوانی می‌شد، خودداری می‌شد، ارتش باید خشنود می‌بود که به جای کلمه شاه، کلمات میهن و ملت را بر زبان می‌آورد. ارتش باید خرسند می‌بود که دولت ملی مصدق می‌خواهد به او آزادی دهد و نگذارد که استعمارگران خارجی بر او مسلط باشند.

ارتشی که هنوز به خاطر داشت که در سالهای جنگ جهانی دوم و پس از آن، خروار خروار سرب، گوگرد، مس، سنگ کسرمیت، طلا، نقره، نفت و... این کشور را به تاراج می‌بردند و حتی برنج و گندم و سیب‌زمینی این مملکت را برای مردم آن نمی‌گذاشتند، دردناک بود که به سالهای قبل از نهضت برگشت کند و کاری کند که سرتیپ رباحی به اطلاع مصدق برساند که نظامیان مامور حفاظت رادیو، به گروه مخالفین پیوسته‌اند.

اگر این ارتشی‌ها، مثل افشارطوس، ممتاز، رباحی و غیره بودند، زاهدی جرأت داشت از مخفیگاه خارج شود و به ریاست ستاد دولت ملی و مردمی پیغام دهد که به وی پیوندند؟

البته نباید فراموش کرد که نظامیان طرفدار مصدق، در دفاع از خانه او، مردانه مبارزه کردند و در تیراندازی بین آنها و مزدوران طرفدار شاه، بیش از ۵۰ نفر کشته شدند و این نبرد ادامه داشت تا اینکه حامیان امریکا و انگلیس و شاه، زیر حمایت واحدهای زرهی، توانستند خانه را تسخیر کنند و سپس تمام اسناد و مدارک و اثاث منزل

مصدق را چپاول کنند و به آتش بکشند و رادیویی که محافظانش خیانت کرده بودند، این خبر را با آب و تاب تمام، پخش کند. آنهایی که فکر می کردند بدون شاه و امریکا و انگلیس نمی شود زندگی کرد و در تصورشان دولت ملی ضامن سعادت ملت نبود، خود و ملت را وارد ورطه یی کردند که برای همیشه عوارض آن بر سینه این آب و خالک باقی است و ننگ آن تا ابد در تاریخ ایران، ثبت خواهد بود.

نظامیان شریفی که از این بابت رنج بردند و می برند، می گویند که چنان خیانتی از سوی همه نبوده است مطلب زیر دلیلی است بر اینکه آنها بدانند حرفشان پذیرفتنی است.

خاطرات يك سرهنگ انگلیسی

دوستی دارم که سرهنگ ارتش ایران است. از بعد از کودتا تا زمانی که این مباحثه پیش آمد، او را ندیده بودم. تصادفاً چند روز پیش در خیابان به هم رسیدیم. آنقدر لاغر و پژمرده شده بود که او را نشناختم. پس از اینکه او مرا صدا زد، از صدایش شناختم و برگشتم و به شوخی گفتم رفیق! حال بایستی سرحال باشید چون دنیا فعلاً به کام شما است. دلار امریکایی که فراوان دارید، حقوق شش ماه هم به هر يك به عنوان کمک داده اند، روغن نباتی و لباس مجانی و نشان رستخیز و درجه آژدان قزی هم که نصیبتان شده، پس دیگر افسردگی چرا؟

گفت: برادر بگذار با درد خود بمیرم. اضافاتی که دادند با بالا رفتن هزینه زندگی، پس گرفته می شود یعنی خمیردندان ۲۲ ریالی ۳۵

ریال شده، سالوبای ۳۵ ریالی ۶۵ ریال شده و گوشت و مایحتاج زندگی، دوسه برابر ترقی کرده و با این طریق، چیزی هم باید از جیب روی اضافات گذاشت. مطلب مهمتر اینکه ۲۵ سال است که در ارتش خدمت می‌کنم. در سوم شهریور سروان بودم و با وجودی که از علل شکست ارتش و متلاشی شدن آن به دستور بیگانه و به وسیله سران ارتش مطلع بودم، باز هم يك دلخوشی داشتم و آن اینکه مردم نا اندازه‌یی از ماهیت ارتش بی‌اطلاع بودند. مردم تصور می‌کردند این تشکیلات عظیم یعنی تشکیلاتی که ۶۰ درصد بودجه این کشور را مانند ازدها می‌بلعد، برای حفظ جان و مال و ناموس آنها است. (ولی) بدبختانه در کودتای ۲۸ مرداد، کاملاً پرده افتاد و ماهیت ارتش که من سرهنگ آن هستم ظاهر شد و بر صغیر و کبیر افراد این مملکت روشن شد که این دستگاه، فقط برای حفظ منافع بیگانه و اجرای نظریات آنان به وجود آمده است. مردم با هزاران خون جگر، انگلیسی‌ها را بیرون کردند و ما امریکاییان را وارد کردیم. وقتی من در خیابان ظاهر می‌شوم و قیافه گرفته هموطنانم را می‌بینم برخورد می‌لرزیم، چون نگاه‌های فرد - فرد آنها از نظرم پنهان نمی‌ماند و حس می‌کنم که با چه نفرتی به این لباس می‌نگرند. آیا با این جریان می‌شود خون دل نخورد و افسرده نشد؟

چماقداران و کودتا

چماقداران با چاقو، قمه، چوب و غیره، چنان امنیت را سلب کردند و علیه مراجع قانونی و یاران مصدق وارد کار شدند که مردم باور کردند دولت قانونی مصدق، از قدرت چندانی برخوردار نیست. عملیات وحشیانه چماقداران یعنی آنهاييکه در پی به وجود آوردن آشوب و بی‌نظمی هستند در تاریخ سیاست، نازگی ندارد. هرگاه صلح، آرامش و امنیت، منافع قدرتها و زالوهای اقتصادی جامعه را به خطر اندازد، مزدوران چماقدار وارد میدان می‌شوند تا راه را برای باز گرداندن دیکتاتوری آماده کنند. قبل از روی کار آمدن هیتلر هم پیراهن قهوه‌یی‌های او آرامش را به هم زدند، ترور به راه انداختند و هر جا را که لازم بود آتش زدند و چون مردم از این وضع به ستوه آمدند، دیکتاتوری را پذیرفتند که دیکتاتوری از ناامنی بهتر می‌نمود.

اما بحث ما این نیست که چرا و چگونه از چماقداران استفاده می‌شود، بلکه بحث در این است که اینان چه کسانی هستند و چرا مثل

سگهای درنده، به جان و مال مردم می افتند. برای روشن شدن ماهیت آنها بد نیست به فلسفه ارسطو مراجعه کنیم، آنجا که می گوید: افزار بر دو نوع است، جاندار و بی جان (رواندار و بی روان) مثلاً برای کشتیرانی سکان افزاری بی جان و دیده بان افزاری جاندار است. بدین گونه، هر خواسته در زندگی، افزاری برای مقصودی خاص است و فقط انسان نسبت به افزار بی جان، مزیتی که دارد خیلی اندک است. و لسی اگر روزی ماشین تخریبی توانست خود محرك خود باشد به افزار جاندار هم برای حرکت دادن آن، نیازی نیست.

پس چماقداران، یعنی آنهایی که بدون تفکر و تأمل چماق را علیه مردم به کار می بندند، ابزارهایی هستند که فقط جان دارند و دیگر هیچ. آنها خود را در اختیار کسانی قرار می دهند که چماق را عامل پیروزی می دانند و در این صورت، رهبران آنها هم که در لندن و واشنگتن بودند نوعی چماقدار بودند که از منطق بهره بی نداشتند. منتسکیو، می گوید: خودفروشی یکی از قبیح ترین اعمال است که نمی توان آن را از طرف يك انسان (عقل و کامل) ممکن دانست. وی می افزاید قانون بندگی و بردگی از سوی برده (مثل شعبان بی مخ) به نفع انسانیت نیست و اگر برده خواست با قبول بردگی به انسانیت لطمه بزند، قانون مدنی که قراردادهای مخدوش را باطل می کند، نمی تواند قراردادی را که متضمن بزرگترین خدشه به انسان است باطل نداند متأسفانه قانون مدنی، در چنگال گرگهای سیاست مثل گوسفندی اسیر و ضعیف است و به همین سبب، چماقدارانی که بنا به گفته ارسطو مثل کودکان نابالغ، به موجودی دیگر وابسته اند، نه از مدنیت اطلاعی

دارند و نه از حقوق انسانیت و حتی نمی‌دانند که خود صاحب اراده و حقوقی هستند و بر اثر همین خود باختگی است که با خواست استعمارگران همگامی کردند و کودتای ۲۸ مرداد را به وجود آوردند. و در نهایت هم با کارد و قمه، دکتر فاطمی را مجروح کردند.

تبلیغات شاه، پس از کودتا

تبلیغ و مصاحبه، بزرگترین حربه‌ی بی است که برای فریب دادن و رام کردن ملتها به کار گرفته شده و می‌شود.

البته اگر به قسمتی از این تبلیغات و مصاحبه‌ها عمل می‌شد، جای بحث نبود ولی بنابه گفته ماکیاول پادشاهانی که برای اقوال خود کمتر تهیه اعتبار کرده‌اند ولی فهمیده‌اند که چگونه به واسطهٔ زیرکی و تزویر بر دیگران غلبه کنند، کارهای بزرگی (البته به نفع خودشان) انجام داده‌اند و در خاتمه هم بهتر از دیگران که به درست‌قولی و خوش‌عهدی تکیه داشته‌اند، موفقیت حاصل کرده‌اند.

ماکیاول می‌افزاید: شاه باید برای حفظ قدرت خود، مخالف عهد و میثاق و ترحم و انسانیت و حتی مذهب اقدام کند.

بدیهی است که پادشاهان و سران بسیاری از رژیمهای خودکامه در این کرهٔ خاکی، در مورد نصایح ماکیاول، گوشه‌های شنوایی داشتند و برای حفظ قدرت، به هیچ یک از اقوال خود وفادار نماندند و عهد

و میثاق و نرحم و انسانیت و مذهب را زیر چکمه‌های دژخیمانه خود
 نسابود کردند. در سراسر عالم، دایماً از حقوق بشر، گرسنگان، اسرای
 جنگی، کودکان بی سرپرست، آوارگان، اقلیت‌های مذهبی و رنگین‌پوستان
 و غیره صحبت می‌شود و در انتخابات حزبی و سیاسی، وعده و وعیدها
 می‌دهند، اما ذره‌بی به این گفته‌ها، عمل نمی‌شود؟ دیگر گوش مردم دنیا،
 به این یاوه‌سرایی‌ها عادت کرده و تاریخ هم گواه این است که کاخ نشینها،
 حتی به آنچه که خود گفته و می‌گویند، اعتقاد ندارند و نمونه آن مصاحبه
 شاه (محمد رضا پهلوی) است که پس از موفقیت در کودتای سیاه ۲۸ مرداد
 در تاریخ ۳۲/۶/۱ یعنی سه روز پس از سقوط دولت مردمی، طی
 مصاحبه‌بی (قبل از ورود به تهران) گفت: من مصمم هستم که يك سلسله
 اقدامات اصلاحی انجام دهم و اولین کاری را که در حال حاضر شروع
 خواهم کرد این است که زمینهای خود را بین زارعین تقسیم کنم و عواید
 آن را صرف ازدیاد سرمایه بانك عمران کشاورزان و بسط کشاورزی
 کنم.

شاه هم چنین افزود: سابقاً هم از بانك بین المللی و بانك صادرات
 و واردات تقاضای وام کرده‌ام و اگر ضرورت ایجاب کند، مجدداً هم
 تقاضا خواهم کرد.

و ادامه داده بود: به هر حال، در مورد وام، ایران به هیچ وجه
 به گذشتهایی که مغایر با استقلال کشور باشد تن در نخواهد داد و صنعت
 نفت ایران ملی شده و دیگر منافع آن شامل بیگانه نخواهد شد.

و در مورد قوانین می‌گفت: البته قوانین را به انحاء مختلف
 می‌توان تعبیر و اجرا کرد ولی من و دولت من به اجرای صحیح آن

خواهیم پرداخت.

امثال این مضاجبه‌ها در وسایل ارتباط جمعی، جای مخصوصی دارند و این حرفهای قشنگ حمایت از کشاورزی، اجرای قانون و حفظ استقلال کشور و... راهبر سیاستمداری، مثل طوطی تکرار می‌کند اما این سؤال مطرح است که آیا شاه، ایران را در خط تولید، قانون و استقلال حرکت می‌داد؟ آیا اجرای قانون این است که مثلاً شصت میلیون تومان مالیات شخصی مأمول را اعلیحضرت همایونی ببخشد و هشتاد میلیون بدهی او را به بیت‌المال، مشمول مرور زمان کنند و لسی در مقابل، گلیم یک بستنی فروش را که از بدبختی نتوانسته مالیات ظالمانه را بپردازد، حراج کنند؟ اینجا است که فرمایش حضرت امیر(ع) طنین انداز می‌شود که ای مالک! به درستی که افضل‌ترین عاملی که باید باعث خشنودی والی شود، برپا داشته شدن عدل است.

معرفی کابینه زاهدی

شاه، در تساربخ ۱/۶/۳۲، دو سه روز بعد از کودتای سیاه ۲۸ مرداد، طی مصاحبه‌یی در خصوص زاهدی گفت: سرلشکر زاهدی، به تمام معنی، افسر لایقی است. او از افسران خوب ولایت و قدیمی ارتش به شمار می‌رود و من خدمات صمیمانه او را به پدرم هیچ فراموش نخواهم کرد و برای او احترام زیادی قابل هستم.

شاه که از دولت نظامی بعد از مصدق می‌ترسید و همان‌طور که کرمیت می‌گفت وحشت داشت که زاهدی همان بلایی را به سرش بیاورد که رضاخان به سر احمدشاه آورد، پس از تضمین امریکا و انگلیس، زاهدی را مورد تمجید قرار می‌داد. ^{دو ماه، ایران به هیچ وجه} به هر حال وقتی کودتا موفق شد، سرلشکر زاهدی، از دیدگاه شاه، افسر لایقی بود زیرا توانسته بود به حمایت و رهبری اربابانش، دولت مردمی ایران را سرنگون کند، مردم را به قتل برساند، کشور را به دست بیگانه بسپارد و جوانمردی چون دکتر فاطمی را از سر راه

استعمار و استبداد بردارد چنین کسی باید هم مورد تعریف و تمجید قرار می گرفت! مگر ناصرالدین شاه و اطرافیانش می توانستند مرد بزرگواری چون امیر کبیر را تحمل کنند؟ محمدرضا هم مثل خیلی از سران دیگر، به دنبال کسانی بود که فقط ثناگوی دربار باشند و با بیرحمی آزادی و حقوق حق مردم را سرکوب کنند.

شاه که در ایتالیا گریه می کرد، اینک که بازگشته بود و نهضت مردمی ایران را شکست خورده می یافت فکر می کرد که این درباریان بی عرضه و فرومایه که جز ابلهانه ترین هوسهای حیوانی کاری نمی دانند گویا توانسته اند گلوی ملتی را چندان فشار دهند تا صدای حق طلبانه آنها ولو برای مدتی کوتاه خاموش شود.

در هر صورت، در یکی از روزهای شهریور ۱۳۳۲، ساعت ده و نیم صبح، سرلشکر زاهدی به اتفاق اعضای کابینه خود در کاخ سعدآباد، به اصطلاح به حضور ملوکانه شرفیاب شدند و پس از چند لحظه اعضای کابینه دولت کسودتسا، به داخل سالن و سپس تالار مخصوص دعوت شدند و شاه گفت: لازم است که دولت، در اجرای قوانین جاری کشور و جلوگیری از اعمال خلاف مقررات بکوشد و دولت کنونی بایستی قبل از هر چیز، با عمل به منویات مردم و تأمین رفاه عمومی، اعتماد ملت را به خود جلب کند.

سرلشکر زاهدی، افراد کابینه فرمایشی خود را به شرح ذیل به شرف عرض ملوکانه رساند:

۱- سرلشکر فضل... زاهدی نخست وزیر

۲- علی اصغر حکمت وزیر مشاور

- ۳- دکتر علی امینی وزیر دارایی
 - ۴- جمال اخوی وزیر دادگستری
 - ۵- دکتر جهانشاه صالح وزیر بهداری
 - ۶- دکتر علی اصغر پور همايون وزير اقتصاد ملی
 - ۷- دکتر حسین عدل وزیر کشاورزی
 - ۸- دکتر محمود مهران وزیر فرهنگ
 - ۹- دکتر ابو القاسم پناهی وزیر کار
 - ۱۰- مهندس غلامعلی مبیّده وزیر راه
 - ۱۱- سر تیب محمد حسین جهانبانی معاون وزارت کشور
 - ۱۲- عبدالحسین مفتاح معاون وزارت خارجه
 - ۱۳- سر لشکر احمد وثوق معاون وزارت دفاع
 - ۱۴- سر تیب عباس فرزندگان معاون وزارت پست و تلگراف و تلفن
- وقتی این کابینه مورد تایید شاه قرار گرفت و زاهدی و شاه مکمل یکدیگر شدند، انسان به یاد فرمایش حضرت امیر می افتد که فرمودند:
- «ای مالک! والی باید از اهل خشوع و تواضع باشد.»

پارلمانهای فرمایشی

قوام السلطنه، چون (بنابر نارضایی عمومی) می‌خواست رهر-چشمی بگیرد، اعلامیه‌ی انتشار داد که قسمتی از آن چنین است: «من سیاست را از دیانت دورنگه خواهم داشت و وای به حال کسانی که بخواهند در اقدامات مصلحانه من اخلال کنند و در راهی که در پیش دارم، مانع بتراشند و با نظم عمومی را برهم بزنند. این گونه آشوبگران، با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبه‌رو خواهند شد. من به عموم اخطار می‌کنم که دوره‌ی عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی دولت فرا رسیده است: «کشتی‌بان را سیاستی دیگر آمد.»

۱۳۳۱/۴/۲۴ رئیس‌الوزرا قوام‌السلطنه همه می‌دانستند که قوام، دست‌پرورده‌ی اشرف و ملکه مادر و نوکر اجنبی است، اما در روزهای ۲۵ و ۲۶ تیرماه، اکثریت پارلمان، طبق

ابلاغ حسین اعلا، به قوام السلطنه رای داد و توطئه استعماری را که در رأس آن شاه قرار داشت، جنبه قانونی بخشید.

ولی همین مجلس، در روزهای ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ تیرماه، وقتی مردم علیه توطئه به قیام برخاستند، به اتفاق آراء، به دکتر مصدق رای داد. این عمل مجلس، این طرز تفکر را به وجود آورد که تنها چشم داشتن به پارلمان، خطای محض است و اگر فشار و خون مردم نبود، مجلس با قوام کنار می آمد و به مصدق رای اعتماد نمی داد و پست وزارت جنگ را به مصدق نمی سپرد.

نمایندگان مجلسی که در عرض سه روز می توانند به عقب برگردانند در مقابل قدرتها حافظ حق و حقوق ملت باشند. آنها تابع این منطق هستند که هر طرف قوی بود، باید با او کنار آمد و برایشان بین مصدق و قوام، فرقی نیست. لذا چنین پارانهایبی که در جهان امروز مثل ممالک پاکستان، مصر و... کم نیستند، نه جنبه قانونی دارند و نه مدنی و چون دارای هدفی ملی، مذهبی و مردمی نیستند، لکنه ننگی بر عرصه سیاسی زندگی بشریت محسوب می شوند و ماهیت آنها جز ربا، رنگ دیگری ندارد.

در ادامه این روند، در تاریخ ۱۳۰۵/۱۲/۲۹، مجلس شورای ملی، با رأی ۱۰۰ به ۱۰، دکتر مصدق را به وزارت جنگ منصوب کرد.

در تاریخ ۱۳۰۵/۱۲/۳۰، مجلس شورای ملی، با رأی ۱۰۰ به ۱۰، دکتر مصدق را به وزارت جنگ منصوب کرد.

در تاریخ ۱۳۰۵/۱۲/۳۱، مجلس شورای ملی، با رأی ۱۰۰ به ۱۰، دکتر مصدق را به وزارت جنگ منصوب کرد.

قضاوت شاه در مورد دکتر فاطمی

در حکومت مشروطه، معقول نیست که شاه خودش حکم بدهد، زیرا هنگامی که لویی سیزدهم می‌خواست در محاکمه دالا والت قاضی باشد و برای این کار چند تن از صاحب‌منصبان پارلمان و چند تن از رایش‌نان دولت را در دفتر خود احضار کرد و خواست آنان را مجبور کند تا رای به اعدام متهم صادر کنند، بلینور، رئیس پارلمان، گفت: در این قضیه يك موضوع عجیب دیده می‌شود و آن اینکه يك پادشاه می‌خواهد بر علیه یکی از اتباع خود قضاوت کند.^۱

بلینور افزود: آیا خاطر اعلیحضرت، تحمل خواهند نمود که در مقابل خود شخص متهمی را ببینند که يك ساعت بعد، به قضاوت ملوکانه، بایسد اعدام شود؟ اگر پادشاه سنبل عفو و گذشت باشند چنین وضعیتی را نمی‌توانند تحمل کنند. لویی که گوشش به این حرفهای مستدل بدهکار نبود، محاکمه

را شروع کرد و در آن صورت، بلینور گفت: چنین قضاوتی سابقه ندارد و در تمام از منته گذشته تا به امروز، هیچ موردی دیده نشده و بسیار عجیب است که یکی از پادشاهان فرانسه، به عنوان قاضی و بنابر حکم خودش، يك شخص اصیل را محاکمه و محکوم به مرگ کرده باشد.

بلینور افزود: حکمهایی که پادشاه بر اثر قضاوت شخصی خودش می کنند، سرچشمه اجحافات و تعدی و ستمگری است و سبب خواهد شد ظلم و جنایت، در سراسر کشور، توسعه یابد و درباریان (خائن) دائماً با وسوسه خود، شاه را به صدور احکام ظالمانه وادار کنند.

بلینور ادامه داد که چون «نرون» به امپراتوری رسید، برای جذب و جلب قلوب مردم، اظهار داشت: از قاضی بودن در امور خودداری خواهم کرد تا اینکه سر نوشت منم، دستخوش هوا و هوس درباریان نشود.

اما چون در ایران آن روز، مرد آزاده‌یی چون بلینور در راس پادشاهان نبود، خون آشامی پست‌تر از نرون، در مورد فاطمی، چنین کرد:

روز ولادت، عامل کودتای ۲۸ مرداد، در خاطرات خود می نویسد^۱ که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نیمه شب یکشنبه ۳۱ شهریور به دیدن شاه رفتم. بعد از مدتی صحبت از او پرسیدم آیا جنابعالی در مورد مصدق، ریاحی و دیگران که علیه شما توطئه کرده‌اند، چه خواهید کرد؟. همان شاه با قاطعیت پاسخ داد: من خیلی درباره‌اش فکر کرده‌ام. همان

طوری که می‌دانید، مصدق قبل از ورود من خودش را تسلیم کرده است. او را محاکمه خواهند کرد و اگر دادگاه پیشنهاد مرا قبول کند (لبه‌ایش می‌لرزید) به سه سال حبس در منزل یا در دهکده‌اش محکوم خواهد شد و ریاچی هم به سه سال زندان محکوم خواهد شد و بعد هم آزاد است که به هر کجا خواست برود و هر کار که خواست بکند؛ البته مشروط به اینکه کارهای خلاف قانون نکند.

شاه لبخندی زد و ادامه داد: چند نفر دیگر هم تنبیهات مشابهی خواهند شد ولی يك استثنا هست و آن هم حسین فاطمی است که هنوز او را پیدا نکرده‌اند، ولی پیدا خواهند کرد.

شاه افزود: رفتار او خیلی نوهین‌آمیز بود، او حزب توده را وادار کرد تا مجسمه‌های من و پدرم را سرنگون کنند، و مسلماً موقعی که پیدایش کنم، او را اعدام خواهم کرد.

آیا امثال تقی‌زاده می‌توانستند مانند بلینور که در مقابل لویی سیزدهم ایستاد، جلوی شاه بایستند و بگویند محاکمه فاطمی به شاه مربوط نیست و شاه حق ندارد بگوید موقعی که پیدایش کنم، او را اعدام خواهم کرد.

تورم بعد از کودتا

بعد از کودتا، شاه طی نطقی گفت: باید کوشش کرد هزینه زندگی ارزان شود، مخصوصاً که حالا موقع آن است. گفته فوق‌مبین این نکته بود که رژیم پس از کودتا آنقدر سوء-استفاده و چپاول کرده و راه را برای غارت استعمارگران باز گذاشته بود که خود شاه هم به تورم اعتراف داشت. لذا به موجب آمار، شاخص هزینه زندگی، مرتب قوس صعودی خود را طی می‌کرد، طوری که در فروردین ماه، شاخص هزینه زندگی ۱۱۹۰ و در اردیبهشت ماه ۱۲۰۱ در صورتی که شاخص کل هزینه زندگی در سال گذشته یعنی دوران مصدق، رقمی معادل ۱۱۵۱ بود.^۱ تورم آنقدر گسترش یافت که دولت مجبور شد دروغ بگوید و عنوان کند که دولت نسبت به طبقه زحمتکش توجه دارد و کوشش می‌کند که رفاه و آینده خود و اطفال آنان را از هر جهت تأمین کند و

۱. اسناد نهضت مقاومت ملی ایران (صفحاتی از تاریخ ایران).

همچنین برای بهبود وضع کارمندان دولت و تأمین آتیه آنان، بررسیهایی شده تا همه کارگران، کشاورزان و کارمندان، دارای خانه راحت و ارزان شوند. پس از این وعده‌های دولت، شاخص هزینه زندگی و مسکن در عرض دو ماه، ابتدا با سال گذشته قابل مقایسه نبود و از رقم ۲۳۴۰ به رقم ۲۵۳۱ رسیده بود.

فاطمی در مخفیگاه

در ۲۹ مرداد ۱۳۳۲، اوایل روز بود که دکتر مصدق و ننی چند از همکاران او از جمله دکتر صدیقی، دکتر شایگان و چند وزیر کابینه، با شهربانی دولت کودتا تماس گرفتند تا ترتیب تسلیم خود را بدهند. دکتر فاطمی و برخی از تندروهای جبهه ملی، مخفی شدند تا بتوانند علیه رژیم وابسته و علیه کودتای نظامی فعالیت کنند.

فاطمی که از مخالفین سرسخت شاه بود، به خساطر سخترانیها، مقالات و اعمالی که کرده بود، نمی توانست و نباید هم خود را تسلیم می کرد و لذا در تلاش مخفی کردن خود در نقطه امنی برآمد. فاطمی در مخفیگاه خود، علیه رژیم سلطنتی و علیه دولت زاهدی، با مخالفین دیگر تماس داشت و عملیات ضد کودتا را هدایت و رهبری می کرد.

مدارك و اسنادی که همراه دستگاههای فرستنده و گیرنده در اقامتگاه دکتر فاطمی کشف شد، گواه مطلب فوق است. اوراق و اشیاء به دست آمده از محل اختفای دکتر فاطمی، از طرف فرمانداری نظامی،

در اختیار رکن دوم ستاد ارتش و شعبه تجسسات قرار گرفت و تیمسار مجیدی، رئیس این رکن، بر کار مأمورین نظارت کامل داشت. بلافاصله پانزده نفر از زیردست ترین مأمورین رکن ۲ سنادارنش که در اختیار کودتاچیان قرار گرفته بودند مأمور شدند تا مدارك و اسناد مزبور را مورد مطالعه قرار دهند و برای کشف اسرار فعالیت دکتر فاطمی در مدت اختفا (هفت ماه) اقدام کنند.

خوشبختانه زمانی این مدارك به دست آمد که فاطمی اختفای خود را تغییر داده بود و همین امر دولت کودتا را بیشتر بر آن می داشت تا برای دستگیری این آزاد مرد تاریخ سیاسی ایران بکوشد و حتی برای مرده و زنده او، جایزه معین کند.

اختفا به نقل از خود فاطمی

بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد (يك روز قبل از تسلیم شدن مصدق) از خانهٔ دکتر مصدق بیرون آمدم و به هر وسیله‌یی بود، خودم را به خانهٔ پدر زنم رسانیدم و در آنجا با خانمم ملاقات کردم و از او خدا حافظی نموده و به شمیران رفتم. در شمیران چند روزی در منزل یکی از دوستانم اقامت داشتم. بعد متوجه شدم که مامورین در تعقیب من هستند. شبانه، در حالی که قیافهٔ خود را تغییر داده بودم، به کرج رفتم و مدت ۳ هفته در املاك پدر زنم اقامت گزیدم و چون اطلاع حاصل کردم که این محل هم مورد سوءظن قرار گرفته، مجدداً محل اقامت خود را تغییر دادم و قریب چهار ماه، هر چند روز يك بار، در منزلی به سر بردم. در این موقع، ریشهایم کاملاً بلند شده بود.

مصاحبه با دکتر فاطمی در مخفیگاه ناصرالدین نشاسی خبرنگار نشریهٔ الاخبار، با دکتر فاطمی در

مخفیگاه به مصاحبه پرداخته بود که البته این مصاحبه، برای خبرنگار
مربور، چه در ایران و چه در کشور خودش، مشکلاتی را به وجود
آورد.

خبرنگار: پس از آنکه رفقای شما، خود را به دولت جدید نسلیم
کردند، شما چرا این کار را نکردید؟

دکتر فاطمی در حالیکه لبخندی بر لب داشت، پاسخ داد: چون
مبلغ ده هزار تومانی که برای دستگیری من جایزه تعیین شده بود، به
دولت منفعت برسد.

دستگیری دکتر فاطمی

در میسدان تجریش، در کوی رضائیه، خانه شماره ۲۳ خانمی زندگی می کرد که برادرش جلیوند، افسر شهربانی بود. واقعه از روزی شروع می شود (جمعه، پنجم اسفندماه ۱۳۳۲) که سرهنگ جلیوند برای صرف نهار به خانه خواهرش می رود خواهر می گوید که در همسایگی اش مرد جوانی که ریش دارد گاهی، با احتیاط تمام، از اتاق و رانداز می کند و بعد از آنکه مطمئن شد کسی پشت پنجره نیست (یعنی در خانه شماره ۲۳) گلدانها را آب می دهد. به نظر یکی از افسران توده‌پی یا از سران این حزب باشد. جلیوند خانه مزبور را و رانداز می کند و به خواهرش می گوید که تصور نمی کنم نظرش درست باشد، برای اینکه توده‌پی‌ها بسیار محتاطند و هرگز اقدامی نمی کنند که مورد سوءظن قرار گیرند و بعید است که یک افسر فراری توده‌پی بیاید به گلدانها، آن هم بسا این بی احتیاطی، آب بدهد.

جلیلو نسد سپس از خواهر خود می پرسد که خانه مال چه کسی است.

خواهرش پاسخ می دهد که این خانه را دکتر محسنی، افسر ارتش و همسرش اجاره کرده اند و حدود سه ماه است که در آن زندگی می کنند.

سرهنگ جلیلو نسد می گوید که شاید آن مرد، پدر عروس یا داماد باشد و خواهرش می گوید که خیر، برای اینکه آن مرد حدود ۳۰ سال دارد.

آن روز با همین گفتگو، سرهنگ جلیلو نسد به خانه می رود و صبح فردا که به مقر کار خود در اداره پلیس تهران می رود، جریان روز پیش را به خاطر می آورد و بلافاصله گزارشی به این شرح به رئیس کلهربانی که در آن موقع سپهبد علوی مقدم بود می نویسد: محرمانه به عرض برسد، روز گذشته برای دیدن خواهرم به خانه او رفته بودم و خواهرم اصرار داشت که در خانه شماره ۲۳ آن کوچه، ممکن است یکی از افسران یا سران حزب نوده مخفی شده باشد، بنابراین وظیفه نظامی خود دانستم مراتب را به شرف عرض ریاست محترم شهربانی کل کشور برسانم تا هر طور که مصلحت باشد اقدام فرمایند.

رئیس شهربانی وقت (نیمسار علوی مقدم) در زیر نامه می نویسد: نیمسار بختیار، فرماندار نظامی تهران، با گزارش سرهنگ جلیلو نسد افسر انتظامی پلیس، برای استحضار، عیناً حضور شریف تقدیم می گردد.

سرتیپ تیمور بختیار، در حاشیه نامه چنین می نویسد: اجرائیات!

سرگرد مولوی، اقدام نمایند و در صورتی که از سران حزب توده باشد، مراتب را با بی‌سیم به اینجانب فوری گزارش نمایند. تیمسار بختیار پس از صدور این فرمان، عازم کوشک می‌شود تا درمانوری که با حضور کلبه سران ارتش و شاه انجام می‌گرفت، شرکت کند.

سرگرد مولوی که بعداً به درجه سرلشکری رسید و با هلیکوپتر بر روی دکل فشارقوی برق سقوط کرد و متلاشی شد، در آن موقع، رئیس انتظامات نظامی بود، نامه را در جیب خود گذاشت و یکسر به آدرس مزبور رفت.

ساعت حدود یک ربع به ظهر روز سه‌شنبه ۶ اسفند ۱۳۳۲ بود که سرگرد مولوی با جیب فرمانداری نظامی، همراه راننده‌اش به نشانی که در گزارش آمده بود مراجعه کرد.

پس از آنکه زنگ زد، دکتر فاطمی شخصاً در را باز کرد و در برابر خود، سرگردی هفت‌تیر به دست را مشاهده کرد (معمولاً در این وقت روز، دکتر محسنی برای تزریق آمپول به خانه مراجعه می‌کرد و در ضمن مواد غذایی نیز می‌آورد و به همین علت بود که خود دکتر فاطمی، بنابر سه ماه عادت در را باز کرد) وقتی که سرگرد مولوی اسلحه را روی پیشانی دکتر فاطمی گذاشت، درست زمانی بود که دکتر محسنی و همسرش هم رسیدند و چون وضع را به این متوال دیدند و مشاهده کردند که جیب فرماندار نظامی هم کنار کوچه متوقف شده، صلاح را در این دیدند که از صحنه دور شوند و چند روز بعد، در خارج از کشور، اقامت گرفتند.

فاطمی که سردی اسلحه را روی پیشانی خود حس کرد با

خونسردی و آرام گفت: من مریضم و قادر نیستم فرار کنم.
در این لحظه سرگرد مولوی فریاد زد: دکتر فاطمی را گرفتم
- دکتر فاطمی را گرفتم.

راننده جیب به سرگرد نزدیک شد و گفت: قربان مواظب باشید،
اگر مردم بفهمند، ما را قطعه قطعه می کنند و به همین خاطر بود که
سرگرد مولوی حتی اجازه نداد دکتر فاطمی لباس عوض کند و لذا با
سرپایی و لباس منزل، او را عقب جیب سوار کردند و از ترس مردم
گریختند و وقتی رفتند، مردم تازہ داشتند کم کم جمع می شدند ولی
دیگر دیر شده بود و قهرمان ملی آنها، به چنگک دژخیمان افتاده بود.

مولوی ابتدا تصمیم گرفت به کلانتری تجریش که در ابتدای
خیابان نیاوران قرار دارد برود و از آنجا چند سرباز او را تا فرمانداری
نظامی تهران اسکورٹ کنند و لسی بعد تصمیم گرفت به راننده جیب
(علی مظفری) بگوید برویم دربار.

راننده جیب را به طرف خیابان کاخ حرکت داد و ساعت حدود
نیم بعد از ظهر بود که جلوی کاخ رسیدند. سرگرد مولوی که سرمست
از باده غرور و پیروزی بود، به افسر نگهبان گفت که به سرتیپ نعمت...
نصیری، فرمانده گارد سلطنتی، اطلاع دهد که برای امر مهمی یا اجازه
ورود دهند یا خودشان مراجعه کنند.

پس از چند دقیقه، نصیری (ارتشبد نصیری معسوم) جلوی در
کاخ اختصاصی آمد و از سرگرد مولوی پرسید که چه خبر است؟
مولوی: قربان، فاطمی را گرفته‌ام.

نصیری با تعجب و ناباوری به جیب نزدیک شد و سرخود را

داخل جیب کرد و با وقاحت و بیشرمی تمام، چند فحش و ناسزا به دکتر فاطمی، داد.

دکتر فاطمی گفت: شما باید مؤدب‌تر از این باشید. نصیری: با شما مؤدب باشم! با شما یسی که به کشور خیانت کردید؟

فاطمی: ما برای این مملکت و مردم جز خدمت کاری نکردیم، آینده و تاریخ این مسئله را روشن خواهد کرد. آینده روشن خواهد کرد که ما خائن هستیم یا شما.

در این لحظه، نصیری با مشت به صورت فاطمی کوبید طوری که تمام صورت و لباس دکتر فاطمی، آلوده به خون شد.

نصیری سپس گفت: بپزدش به فرمانداری نظامی تا من به وسیله بی سیم، مراتب را به عرض اعلیحضرت برسانم.

مولوی بالحنی ملتسمانه به نصیری اظهار داشت که تیمسار استدعا دارم به عرض اعلیحضرت برسانید که چرا کرافتخاردستگیری این خیانتکار را داشتیم.

نصیری گفت: البته، خیالت راحت باشد.

مولوی، همراه چند مأمور و دو افسر گارد، به سوی فرمانداری نظامی که در آن وقت در شهربانی کل مستقر بود حرکت کرد و در آنجا تصمیم گرفته شد که چاقو کشان دولتی، فاطمی را ترور کنند.

ملاقات در بیمارستان

روز چهارشنبه، ساعت ۱۰ صبح، خواهر و همسر دکتر فاطمی، به منزل سرتیپ آزموده، دادستان ارتش رفتند و خواستار ملاقات با او شدند. دادستان ارتش با این امر موافقت کرد و نامه‌یی به تیمسار دکتر ایادی، رئیس وقت بیمارستان نوشت که بعد از ظهر همان روز، خواهر و همسر دکتر فاطمی، فقط يك بار، می‌توانند از بیمار دیدن کنند.

ساعت سه بعد از ظهر، خواهر و همسر دکتر فاطمی، به اتفاق کودک ۱۰ ماهه او، در بیمارستان شماره ۱۰ ارتش حاضر شدند و از دکتر فاطمی عیادت کردند.

وقتی به منزل مراجعت کردند، خبرنگاری به منزل سرتیپ سطونی رفت و با همسر دکتر فاطمی ملاقات کرد و تقاضا کرد که ملاقات با دکتر را شرح دهد.

همسر دکتر فاطمی در حالی که کودک خود را در بغل داشت، با خونسردی و آرامشی که در خور او بود گفت: ساعت سه بعد از ظهر،

به اتفاق خواهر دکتر فاطمی، پس از کسب اجازه دادستان ارتش، به بیمارستان رفتیم و این اولین مرتبه‌یی بود که پس از واقعه ۲۸ مرداد و متواری شدن دکتر فاطمی، او را با ریش انبوهی روی تخت بیمارستان می‌دیدیم.

دکتر فاطمی روی تخت خوابیده و چشمانش را به سقف دوخته بود و به محض ورود ما، سرش را به طرف ما برگردانید و چون کودک خود را در بغل من دید، چند لحظه چشمانش را بست و معلوم نبود چه افکاری در سر دارد.

کودک دکتر فاطمی که زیر یک سال داشت و پدر خود را هرگز ندیده بود، به مجرد دیدن پدر، به خصوص با آن سر و وضع و ریش سیاه و پر پشت، ترسید و گریه را سرداد و دکتر فاطمی هم که متأثر بود، با چشمانی باز، گریه کردن بچه را نگاه می‌کرد و در این اندیشه بود که بچه‌اش حاضر نیست صورتش را نزدیک بیاورد تا پدرش او را ببوسد. همسر دکتر فاطمی افزود: در این ملاقات که حدود ۱۰ دقیقه طول کشید، نماینده ارتش هم حضور داشت.

خبر نگار: دکتر فاطمی چیزی نگفت؟

پاسخ: دکتر فاطمی در این مدت جز چند کلمه احوالپرسی صحبت دیگری نکرد.

پس از این ملاقات، پزشکان دکتر فاطمی گفتند که گرچه دیدار بچه او را متأثر کرد ولی دیدار خواهر و همسرش، تا اندازه‌یی در روحیه او موثر واقع شده و بر اثر همین ملاقات بود که روحیه او از روزهای قبل بهتر شده و توانسته مقداری آب میوه از دست پرستار خود بخورد.

گزارش دیگر پزشک معالج دکتر فاطمی حاکی بود که حال او روبه بهبودی می‌رود و شب گذشته را تقریباً راحت خوابیده، ولی وقتی که مقداری سوپ جوچه به او خوراندند، پس از یک ربع ساعت، برگرداند و چون مزاج او بر اثر نخوردن غذا به طور محسوسی ضعیف شده، امروز صبح او را تنقیه زرده تخم مرغ کردند و پس از عمل جراحی وضع مزاجی او بهتر شده است.

تیمسار سرتیپ آزموده، دادستان ارتش که هنوز بر اثر کسالت در منزل خود بستری بود گفت: تا جایی که مقدور است من سعی می‌کنم که با کمک پزشکان معالج و از طریق تقویت روحیه، دکتر فاطمی را زنده نگه دارم و روی همین اصل بود که چون حس کردم ملاقات خانم و خواهرش ممکن است در روحیه او مفید واقع شود، مجوز عیادت صادر کردم و روی هم رفته به پزشکان معالج دکتر فاطمی دستور داده شده که با نهایت دقت از او مراقبت و پرستاری کنند. (ناتمام)

روزنامه کیهان درباره امکان یک عمل جراحی دیگر درباره دکتر فاطمی نوشت: سرتیپ دکتر مقبلی، رئیس بخش افسری بیمارستان شماره یک که وضع دکتر فاطمی را مرتباً مورد بررسی قرار می‌دهد به خبرنگار ما اظهار داشت که طبق معمول، دکتر فاطمی را معاینه کردم، فشار خون او ۸/۵ بود، ضعف او همچنان ادامه دارد و طبای معالج او اکنون، دست به یک فعالیت شدید زده‌اند که جان دکتر فاطمی را حفظ کنند. از این لحاظ، شب و روز از مشارالیه، مراقبت به عمل می‌آید.

یکی دیگر از طبای معالج او می‌گفت: مداوای دکتر فاطمی، طبق دستور العملی که شورای پزشکی داد، ادامه خواهد یافت ولی

چنانچه حالت تهوع اوقطع نشود، برای انجام يك عمل جراحی دیگر، شورای پزشکی تشکیل خواهیم داد و مجبوریم که مشارالیه را برای باز کردن شکم، آماده کنیم.

پزشك مزبور افزود: در روز دستگیری، هشت ضربه چاقو به ریه و سینه و پشت وی اصابت کرده که تصور می‌رود یکی از ضربات چاقو، سبب خونریزی ریه شده باشد و به همین سبب خونی که دکتر فاطمی استفراغ می‌کند، مسانده و تیره‌رنگ است و پس از استفراغ، دچار سکسکه می‌شود و ۲۴ ساعت نارسااحت است. نبض بیمار ۸۰ و فشار خونس بین ۷ الی ۱۰ است و بر اثر کثرت تزریق پنی‌سیلین و استرپتومایسین و اروتومایسین، بیمار مصونیت پیدا کرده و دیگر این داروها روی او مؤثر نیست. نکته مهم دیگر این است که بیمار، به هیچ وجه، قادر به خوردن غذا نیست و اطبا به وسیله تزریق آمپول غذایی (برمستن‌ان) و همچنین آمپول مخصوص (پری‌امین) او را زنده نگه داشته‌اند.

دادستان ارتش در مورد حال دکتر فاطمی گفت: غذا نمی‌خورد و دستور پزشکان را هم اجرا نمی‌کند و چون پزشکان نمی‌توانند او را از بیمارستان مرخص کنند، بنابراین اضطراب را از خود سلب مسئولیت کرده‌اند دادستان افزود: یکی دو مرتبه خودم با دکتر فاطمی صحبت کردم و گفتم چرا غذایی را که پزشکان معالج دستور می‌دهند، نمی‌خورد؟

او پاسخ داد: من مزاج خودم را بهتر از آنها می‌شناسم، بنابراین باید آنچه به مزاجم سازگار است انجام دهم.

آنچه مسلم بود اینکه دکتر فاطمی حدود چهل روز غذا نخورد و پزشکان با آمپول او را زنده نگه داشتند تا برای يك محاکمه نظامی زنده بماند و شاید بتوانند از زبان او به نفع رژیم پهلوی برای ارائه به جهان، چیزی بیرون بکشند، ولی فاطمی کسی نبود که ندامت نامه بدهد و لذا استعمار و دربار وابسته، با شکست و بدنامی، این قهرمان ملی را به جسوخته آتش سپردند. برای آزاد مردی چون فاطمی، مرگی غیر از شهادت، کوچک بود و ایستاده مردن، افتخار مخالفین استعمار و استبداد است و بنا بر گرفته خود دکتر فاطمی، مرگ با عزت، بهتر از زندگی با ذلت است و او به چنان مرگی دست یافت.

انتقال فاطمی به زندان

صبح روز یکشنبه ۱۳۳۳/۳/۲۵ يك آمبولانس ارتشی وارد بیمارستان شد و افسری از آن پیاده شد. او طبق نامه‌ی که قبلاً بین رئیس بیمارستان و فرمانداری نظامی مبادله شده بود، مستقیماً به اتاقی که دکتر فاطمی در آن بستری بود راهنمایی شد و به دکتر فاطمی گفت: بفرمایید. فاطمی که تازه از خواب بیدار شده بود، پرسید کجا؟

افسر مزبور گفت: چون هوای این اتاق گرم است و ضمناً به واسطهٔ نزدیکی پنجره به خیابان، سروصدای زیاد شما را ناراحت می‌کند. شما را به محل بهتری خواهیم برد. او از خود سلب مسئولیت کرد. دکتر فاطمی که سه ماه بود به پشت خوابیده بود، برای اولین بار به کمک چند پرستار و سرباز محافظش که از سوی کودتاگران گمارده شده بودند از تخت پایین آمد ولی چون قادر به راه رفتن نبود، روی برانکاری که از قبل آماده شده بود، خوابید و قبل از اینکه مأمورین انتظامی او را حرکت دهند گفت از کنار تختش، قرآن کوچک و عکس

فرزند ۲۰ ماهه اش را هم به او بدهند.

عکس و قرآن به دکتر فاطمی دادند و او را به آمبولانس منتقل کردند و يك ربع بعد، آمبولانس مزبور جلوی یکی از اتاقهای لشکر ۲ زرهی، یعنی همان جائی که بنابر گفته آن افسر بهتر بود، زندانی شد.

آخرین نامه دکتر فاطمی

«باور کنید که من تا مرگ فاصله‌ای ندارم، زیرا تب اعصابم را خیلی متلاشی و قدرت را از من سلب کرده است. من، تمام این رنجها و مصائب را در راه هدف مقدس خود با خاطری آرام تحمل می‌کنم، فقط اگر شما بتوانید سیروس را به هر صورتی که ممکن است بفرستید تا او را ببینم، بسیار موجب خوشحالی من خواهد بود.»

ولی دادستان ارتش، در جواب این خواسته کوچک خسانواده دکتر فاطمی مخالفت کرد و گفت: وقت دیر است و حکم باید اجرا شود.

دفاعیات دکتر فاطمی

شاید این سؤال پیش آید که چرا رژیم پهلوی که در ابتدای امر به وسیله چاقو کشان درباری قصد کشتن فاطمی را داشت، بعداً درصدد برآمد او را در بیمارستان زنده نگه دارد؟

پاسخی که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم (پاسخ احتمالی) این است که رژیم می خواست فاطمی را بشکند تا ندامت نامه بنویسد و از شاه طلب بخشش کند و این پیروزی برای رژیم، از اعدام فاطمی مهمتر بود. رژیم برای آنکه فاطمی را تسلیم خواسته خود کند زمینه‌ی آماده کرده بود از این قرار که خواهر فاطمی را تشویق کردند تا او را مجاب کند که از شاه بخشودگی بگیرد و این خواهر شجاع و باوقفا، به سبب علاقه‌ی که به برادرش داشت، در محاصره سربازان حکومت نظامی، خود را به برادرش رسانید و گفت: یکی از دوستان، اقداماتی در سطح بالا کرده و مایل است چند کلمه به شاه بنویسد تا ترتیب آزادی شما داده شود.

هنوز سخنان خواهر تمام نشده بود که فاطمی، با حالتی عصبانی و خشمناک، فریاد زد: هر کس چنین نامه‌یی را نوشته، غلط کرده. مگر من خیانت یا جنایت کرده‌ام که از کسی عذر بخوام؟ من کسی نیستم که از شاه تقاضای عفو کنم.

خواهر فاطمی نامه را در دست داشت و می‌خواست آن را به برادرش نشان بدهد اما ناگهان فاطمی نامه را گرفت و به گوشه‌ی پرتاب کرد و دیگر حاضر نشد در این باره صحبت کند.

با شکست این روش رژیم، فاطمی باید محاکمه می‌شد و شاه و اطرافیان می‌دانستند که این محاکمه به نفعشان نیست ولی چاره‌ی ندیدند و لذا تصمیم گرفتند محاکمات، سری و محرمانه انجام شود، اما باز هم مطالبی از دادگاه فرمایشی بیرون آمد به این شرح:

(۱) تیمسار دادستان: (پس از ادای مطالبی که در شأن دربار بود) حسین فاطمی، خائن به مملکت است با این وصف قبل از عزیمت به اروپا، آنقدر مورد اعتماد و اطمینان اعلیحضرت بود که در يك جلسه سه ساعت و نیمه، اعلیحضرت اصرار داشتند که ایشان فرمان نخست‌وزیری را بپذیرند.^۱

فاطمی: باید بگویم که اگر من خائن به کشور بودم چرا شاه می‌خواست يك فرد خائن را رئیس دولت کند و اگر خادم بودم چرا نیمه شب به خانه‌ام ریختند و چرا بعداً مجروح کردند و چرا اینك در يك دادگاه نظامی فرمایشی محاکمه می‌شوم؟

افشاگری خواهر دکتر فاطمی

خواهر دکتر فاطمی که سعی داشت نگذارد خون برادرش پایمال شود، در آخرین مراحل زندگی برادرش، به افشاگری پرداخت تا چهره رژیم را بر ملا کند و چنین می گفت: من روزشنبه ۱۳۳۳/۳/۲۲ تا ساعت ۱۰/۵ شب از برادرم در بیمارستان، مواظبت و پرستاری می کردم و روز یکشنبه خبر دادند که برادرم را از بیمارستان به زندان بردند و نفهمیدم چه شد بیماری را که تا ساعت ۱۰/۵ عصر شنبه با آمپول غذا نگه داشته بودند، ناگهان ساعت ۵ صبح یکشنبه، بهبودی یافته تا او را به زندان منتقل کنند.

وی می افزود: در کجای دنیا، يك اسكلت مجروح را با فشار خون ۷/۵ و ضربان قلب ۹۰ و حرارت بدن ۳۸ و ۳۹ به زندان می برند؟ ما مطمئن هستیم که انتقال او به زندان، زندگی اش را به خطر می اندازد. من از نظر قانونی، به رئیس مجلس شورای ملی و رئیس سنا، دادستان کل کشور، دادستان تهران و کمیسیون عرایض مجلس و پزشکی قانونی

این مراتب را تلگرافاً اعلام نموده‌ام و هر گونه حادثه سوئی رخ دهد، مسئولیت آن را به عهده مجریان امور می‌گذارم. ~~در این باره~~ خواهر دکتر فاطمی، با تأثر زیاد می‌افزود: هشت نفر از استادان دانشگاه که همه از پزشکان مجرب و مورد اعتماد عموم هستند، به دعوت بهداری کل ارتش، در جلسه مشورتی با پزشکان نظامی ارتش همکاری کردند و معاینات دقیق و تجزیه‌های لازم را برای اجرای عمل جراحی ضروری شمرند و طی صورتجلسه‌یی آقایان پروفیسور عدل، دکتر هنجانی، دکتر و کیلی، دکتر غلامحسین مصدق، دکتر لقمان‌الملک، دکتر اعلم‌الملک و دکتر سعید حکمت، (آن صورتجلسه را) امضا کردند، و لسی بازم برادر من دکتر فاطمی را به زندان منتقل کردند.

شهادت دکتر فاطمی

(۱) با اعلام رأی دادگاه فرمایشی، دکتر فاطمی به اعدام و آقایان مهندس رضوی و دکتر شایگان به حبس ابد محکوم شدند و هنگامی که منشی دادگاه نظامی، رأی را قرائت کرد، آن را برای امضا نزد محکومین آورد و به رؤیت هر سه رساندند.

دکتر فاطمی که پتویی بردوش داشت، دست خود را پیش آورد و با خودنویسی که سرهنگ نیک آذر به وی داد زیر حکم اعدام را امضا کرد و لی فوراً به این دادگاه اعتراض کرد و خواستار تجدید آن شد ولی با این خواسته موافقت نشد زیرا اگر باز هم این محاکمات ادامه می یافت، رژیم بیشتر رسوا می شد.

ساعت ۴/۷ دقیقه بامداد روز چهارشنبه ۱۹ آبان ماه، عده‌یی از افسران ارتش که تصور می کردند ریختن خون آزاد مردی چون دکتر فاطمی، برایشان افتخار آفرین است، به دنبال آزموده و بختیار، به زندان رفتند و آزموده به فاطمی گفت: پس از مخالفت با درخواست فرجام،

اکنون وقش رسیده است.

فاطمی را در حالی که بنا بر گفته شاهدان عینی تب داشت و با برانکار حمل می‌شد به سوی میدان تیر لشکر ۲ زرهی حرکت دادند. در میدان تیر، آزموده گفت: وصیتی دارید بفرمایید و سپس افروود: شما مکرر می‌گفتید که من از مرگ ابایی ندارم، حالا چه احساسی دارید؟

فاطمی پاسخ داد: آری آقای آزموده، مرگ حق است و من از مرگ ابایی ندارم، آن هم چنین مرگ پر افتخاری. من می‌میرم که نسل جوان ایران از مرگ من، درس عبرتی بگیرد و با خون خود از آزادی و وطنش دفاع کند و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت کنند. من درهای سفارت را بستم، غافل از اینکه تا دربار هست نیازی به سفارت نیست تا انگلستان این کشور را چپاول کند.

فاطمی افزود: آقای آزموده، مرگ بر دو قسم است، مرگی در رختخواب ناز و مرگی در راه شرف و افتخار و من خدا را شکر می‌کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می‌شوم و خدا را شکر می‌کنم که با شهادتم در این راه، دین خود را به ملت استمدیده و استعمارزده ایران ادا کرده‌ام و امیدوارم که سربازان مجاهد، نهضت استقلال طلبانه این کشور را همچنان ادامه دهند.

آزموده دستور داد تا فاطمی را به جوخه آتش نزدیک کنند و سپس گفت که اگر خواسته‌یی دارید بفرمایید. دکتر فاطمی گفت: خواسته من دیدن خانواده‌ام، صحبتی با افسران و ملاقات با دکتر مصدق است. آزموده که همه اینها را برای رژیم مضر

تشخیص می داد با عصبانیت گفت: تو هنوز هم دست نمی کشی؟ و بدون تأمل دستور داد حکم اجرا شود.

دادستان ارتش (آزموده)، پس از اجرای فرمان اربابان خود، با وجودی که سعی داشت حقایق را کتمان کند، گفت: در موقع اعدام، روحیه دکتر فاطمی به قدری خوب و قوی بود که اگر کسی از جریان اطلاع نداشت، با دیدن او، هرگز باورش نمی شد که این شخص کسی است که تا چند لحظه دیگر باید تیرباران شود. او، در کمال آرامش، وصیتنامه اش را نوشت.

فاطمی، در هوای سرد، با لباس منزل، جلوی گلوله قرار گرفت و به استقبال شهادت رفت.

جوخه آتش که از چهار سرباز (دو نفر ایستاده و دو نفر به زانو) تشکیل می شد با شلیک هشت گلوله در قلب و سینه دکتر فاطمی و سپس با یک تیر خلاص در شقیقه اش، مرگ افتخار آفرینی را نصیب یکی از برجسته ترین فرزندان ایران زمین کرد و بشریت را در این اندیشه فرو برد که بعضی (بسیار اکثر) این زمامداران دنیا پرست، برای بقای حاکمیت ننگین خود، چه قساوتی به خرج می دهند.

و این دو بیت ذیل، یادگاری است از دهان مردی حقگو که نزدیک جوخه آتش بر لب جاری کرد:

هرگز دل من ز خصم در بیم نشد

در بیم ز صاحبان دیهیم نشد

سوء استفاده عوامل کودتا

در کشوری که سران رژیم آن، پست و مقام رانسه برای خدمت به مردم، بلکه برای سوء استفاده و بهره برداری از دسترنج مردم محروم و زحمتکش می پذیرند و برای حفظ آن به هزاران جنایت و خیانت و حيله متوسل می شوند، وجود سیاستمداری چون فاطمی، قابل تحسین و تأمل و تعمق است. مقایسه بی بین ثروت، صرفه جویی و وصیتنامه دکتر فاطمی با قسمتی از سوء استفاده های دست اندرکاران کودتا و خود فروختگان رژیم و عوامل بیگانه، روشنگر این ادعا است.

شمس و سگیهایش
در شرایطی که مردم شریف و زحمتکش ایران، دچار فقر و بیماری و سوء تغذیه و فلاکت و گرفتاری بودند، خواهر شاه، با کبر و غرور، پرستاری خارجی برای چهارسگ خود استخدام کرده بود و برایشان لیستی از غذاهای متنوع تهیه دیده بود.

این سگها آئینا، نوونیکي، پوسی و سوسکی نام داشتند و توجهی که به آنها می شد مبین این نکته بود که دربار سلطنتی برای حیواناتش، بیش از مردمش ارزش قائل است.

يك فقره سوء استفادهٔ اردشیر زاهدی

اردشیر زاهدی، از مهره‌های سابقه‌دار سازمان سیا به شمار می‌رفت و بسا کرمیت روز ولت، ارتباط نزدیک داشت و از فعالترین عوامل کودتای مردادماه بود.^۱

شاه، گرچه سلطنت خود را مدیون خیلی از کسان بود، ولی سهم اردشیر زاهدی را بیشتر می‌دانست و به همین سبب بود که او را به عنوان داماد خود و سفیر ایران در امریکا، برگزید. حال آنکه مدتی از موفقیت کودتا گذشته نبود و دست‌اندرکاران رژیم بر اموال مردم و کشور مسلط بودند، اردشیر زاهدی به فرنگ رفت و از آنجا به خاور دور سفر کرد و سرانجام از کرهٔ جنوبی سر در آورد.^۲

امریکا که می‌بایست دست‌مزدی به جیره‌خواران خود بپردازد، از جیب ملت محروم کره حاتم بخشی کرد و کمپ ارتش امریکا در کره را به شرکتی واگذار کرد که اردشیر زاهدی، حسن کاشانیان و نمازی، دست‌اندرکاران آن بودند. این کمپ به مبلغ ۳۵ میلیون دلار فروخته شد که سهم اردشیر زاهدی در خرید، پرداخت نشد و خود وی هم برای

۱. صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، ص ۷۲۳.

۲. جنبش ملی شدن صنعت نفت، ص ۴۵۳.

نحویل گرفتن کمپ به کره جنوبی رفت و چون معامله تمام شد، پدر او سپهبد زاهدی، وارد عمل شد و برای آنکه سود بیشتری حاصل شود و در ضمن، کالاهای کمپ، زودتر به بازار بیاید، تصویب نامه‌ی صادر کرد که براساس آن، اتومبیل‌های کمپ مزبور، بدون تشریفات گمرکی وارد ایران شوند.

چون این وسایل وارد ایران شدند، از پرتو فروش آنها به خود دولت ضد مردمی و شرکتهای خصوصی رقمی معادل ۷۰۰ میلیون تومان به جیب زاهدی رفت که با توجه به وضع اقتصادی آن زمان ایران، مبلغ کلانی بود.

مك کلی لاند، رئیس کمیسیون تحقیق سنای امریکا خود از گروه چپا و لگران استعمار بود نیز نتوانست از فساد بیش از حد رژیم بعد از کودتا چشم‌پوشی کند و از سوءاستفاده‌ها، چنین پرده برداشت: 'طی يك سال، بیش از یکصد میلیون دلار کمکهای امریکا به ایران، حیف و میل شده است و تحقیقات سنای امریکا نیز نشان می‌دهد که تنها در سال ۱۹۶۲ مبلغ ۱۵۹ میلیون دلار از درآمد نفت ایران و کمکهای امریکا، به حساب بنیاد پهلوی در بانکهای سوئیس ریخته شده و بیشتر این پولها (متأسفانه) از حساب برداشت شده است.

کمیسیون تحقیقات سنا می‌افزاید که تنها همسر شاه در سال ۱۹۶۲، طی دو فقره چك، مبلغ ۲۳ میلیون دلار برداشت کرده و اشرف نیز، در همان سال، طی سه چك به حواله یونیون بانك سوئیس، مبلغ ۵ میلیون دلار وصول کرده است.

مضافاً بر موارد فوق، اشخاص ذیل، به خاطر شرکت در سرنگونی دولت ملی مصدق، از خان گستردهٔ بیت‌المال، به این شرح بهره‌مند شدند:

- ۱- اردشیر زاهدی (داماد شاه) ۳ میلیون دلار
- ۲- همسر شاه (فرح) ۱۵ « « «
- ۳- اشرف پهلوی (خواهر شاه) ۳ « « «
- ۴- فاطمه پهلوی (خواهر شاه) ۲ « « «
- ۵- غلامرضا پهلوی (برادر شاه) « « «
- ۶- عبدالرضا پهلوی « « «
- ۷- دکتر علی امینی « « «
- ۸- دیوید را کفلر (رئیس بانک چیس مانهاتان) « « «
- ۹- ویلیام وارن (رئیس اسبق اصل ۴ در ایران) ۱ « « «
- ۱۰- حمیدرضا پهلوی (برادر شاه) ۱ « « «
- ۱۱- محمود رضا (برادر شاه) ۱ « « «
- ۱۲- ا. و. ویستر « « «
- ۱۳- رولاند - لیس « « «
- ۱۴- تئودور مک‌اوی « « «
- ۱۵- اسدا... اعلم (وزیر دربار) ۱ « « «
- ۱۶- حسین اعلا (وزیر اسبق دربار) ۱ میلیون دلار
- ۱۷- آلن دالس (رئیس اسبق سیا) « « «
- ۱۸- لوئی هندرسون (سفیر امریکا) « « «
- ۱۹- شمس پهلوی (خواهر شاه) « « «

- ۲۰- جرج آلن (سفیر اسبق امریکا) ۱ میلیون دلار
 ۲۱- شهناز بهاوی (دختر شاه) «
 ۲۲- احمد شفیق (شوهر اشرف) «
 ۲۳- سلون شاپین «
 ۲۴- امیر خاتمی (شوهر فاطمه خواهر شاه) «
 ۲۵- پیگات (دریادار انگلیسی) «
 ۲۶- ت. و. پی. بر (معاون نیروی هوایی انگلیس) «
 ۲۷- در یك میشل ۵۰۰ هزار دلار
 ۲۸- جمشید خبیر «
 ۲۹- هنری لوس (مدیر سابق تایمز) «
 ۳۰- ویلیام بورك ۲۰۰ «
 ۳۱- راندولف دیکینز «

و کریمت روزولت که بعداً در ردیف دوستان شاه قرار گرفت و در تفریحات شاه در سوئیس حضور پیدا می کرد، نماینده شرکت های استعماری امریکایی و انگلیسی در خاورمیانه شد و سالیانه مبلغ ۳۷۰۰۰ دلار بابت حق العمل کاری کمپانی نورث - روپ ایران و عربستان سعودی و دیگر کشورهای خاورمیانه دریافت می کرد و در سال های بین ۶۷ تا ۷۰ مبلغ ۱۱۶۰۰ دلار به اضافه هزینه های دیگر دریافت می داشت.

چپاول همچنان ادامه داشت و در تاربخ یغماگری های ایران نمونه های دیگری نیز ثبت شد به این شرح:

۱- ۶۰ میلیون دلار هزینه متخصصین امریکایی در سازمان برنامه

ثروت دکتر فاطمی

فاطمی، با پست حساسی که داشت، می توانست حتی بیشتر از آنهایی که نامشان برده شد، از بیت المال بهره برداری کند ولی نه فقط خود از جمله سوءاستفاده کنندگان نبود، بلکه بسا شدت با آنها مبارزه می کرد و همین امر باعث شد که مفسدین بخواهند او را از خودشان معرفی کنند لذا وقتی که در بازداشت بسود، مطبوعات وابسته به رژیم اعلام کردند که در محل اختفای دکتر فاطمی يك چك ۳۰۰ هزار دلاری پیدا شده است ولی بعداً نوشتند که ۳۰۰ هزار دلار نبوده بلکه ۳۰ هزار دلار بوده است.

خانواده فاطمی، برای آنکه دروغ مطبوعات را ثابت کنند، طی نامه‌یی از دادستان ارتش خواستند که چك مزبور را در اختیار قیم قانونی دکتر فاطمی قرار دهد.

دولت که موقوفیت را وخیم می دید، تیمسار دادستان ارتش را بر آن داشت تا بگوید که چنین مطالبی که در جراید منتشر شده صحیح

شهادت دکتر فاطمی و مطبوعات جهان

مطبوعات سوریه نه تنها اعدام دکتر فاطمی را شدیداً تقبیح کردند بلکه آن را دستور سیاست خارجی و میل وافر شاه به انتقام شخصی خواندند و به همین سبب مجالس سوریه، بنا بر پیشنهاد یکی از نمایندگان، برای تجلیل از روح دکتر فاطمی، سه دقیقه سکوت کرد و عده زیادی از مردم آزاده آن کشور، سفارت ایران در سوریه را سنگباران کردند و میرفندرسکی نماینده سیاسی ایران را مجروح کردند و بر در سفارت ایران نوشتند: لعنت بر قاتلین فاطمی، قاتلینی که خبیث‌ترین مردم روی زمین هستند و خداوند آنها را نیامرزد و به عذاب ابدی دچار کند.

یکی از روزنامه‌های سوریه نوشت: 'فاطمی برای این شهید شد که علیه سیاست استعمار و ظلم و ستم داخلی مقاومت می‌کرد. او با شهادت خود، خویش را مظهر مبارزه با سیاست انگلیس شناساند.

روزنامه دیگری نوشت: تا خاك دکتر فاطمی در ایران است، انگلیسی‌ها راحت نخواهند بود. سایر مطبوعات عربی و به خصوص مطبوعات عراق که هنگام تشرف دکتر فاطمی به آستان جدش حضرت سیدالشهدا مصاحبه‌های زیادی با او کرده بودند، به نحو بی‌سابقه‌یی از او تجلیل کردند و حتی کثیرالانتشارترین جراید عراق تحت عنوان جنایت فجیع نوشتند: هزار و سیصد سال پیش، حضرت سیدالشهدا را شمر ملعون شهید کرد و امروز همان داستان به صورت دیگری نسبت به یکی از فرزندان آن حضرت در ایران صورت عمل به خودگرفت با این تفاوت که آن روز بیمار را نکشتند ولی امروز، در تهران، بیمار مشرف به موت را اعدام کردند و او را که از سلاله پیغمبر اکرم (ص) بود به افتخار شهادت نائل ساختند.

همین روزنامه عکس فاطمی را در حالی که با کمال خضوع و خشوع دست بر ضریح مطهر حضرت سیدالشهدا داشت و با جسد بزرگوار خود را زوئیا می‌کرد چاپ کرد و زیر آن نوشت: سید شهید حسین فاطمی، پس از سیزده قرن، يك بار دیگر داستان جانسوز کربلا را زنده کرد. او چه سعادت داشت و قائلین او چه شقاوتی.

روزنامه او موند؛ وزیر امور خارجه سابق ایران (دکتر فاطمی) را در حالت بیماری اعدام کردند و نباید فراموش کرد که دولت ایران، منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده است.

مجله نیوزویک: هیچ گمان نمی‌رفت که وزیر خارجه سابق ایران، دکتر فاطمی، را با حالت تب و بیماری اعدام کنند زیرا بنا بر گزارشات واصله، از مسدودها قبل، پزشکان معالج او، از زندگی نامبرده، قطع امید

کرده بودند.

نیوزویک می افزاید که باید فهمید چه شد که او را با آن حالت اعدام کردند و چرا به خانواده اش تا آخرین لحظات اجازه ملاقات ندادند. مجله زیرسوف: چرا مردم مسلمان ایران و جهان نشسته اند که گروهی کافر از خدا بی خبر، مظلومی وطن پرست و بیماری مشرف به موت را بکشند و جنایتی که حتی در قرون وسطا نظیر نداشته است، اتفاق بیفتد.

چهلمین روز شهادت دکتر فاطمی

روز یکشنبه ۲۱ آذر مصادف با شب چهلمین روز شهادت دکتر فاطمی بود و با اینکه رسماً اعلام نشده بود که مراسمی برگزار می‌شود و بستگان او هم به کسی نگفته بودند، ولی عده‌یی از علاقه‌مندان، از ساعت دو بعد از ظهر، با دسته‌های گل در آرامگاه آن بزرگوار واقع در مزار شهدای سی تیر (ابن بابویه) حضور به هم رسانیدند.

مأمورین پلیس و افراد حکومت نظامی به سرپرستی سرهنگ قربانی که خود از ایجاد کنندگان قبرستان سی تیر بود و در شهید کردن مردم سهم به سزایی داشت و به پاداش آن جنایات، به ریاست کلانتری شهری منصوب شده بود، تمام محوطه را محاصره کرده بودند. پس از آنکه حاضریں بر سر مزار آن شهید فاتحه خواندند، روضه‌خوانی شروع شد و در خلال خواندن روضه، خواهر فداکار و از جان گذشته دکتر فاطمی، از راه رسید و با فریاد حسینم، حسینم، حسین مظلومم، همه حاضران را تحت تأثیر قرار داد.

آن شیر زن، خود را به روی قبر برادر انداخت و پس از آنکه او را از روی قبر بلند کردند، با اینکه ضعیف و بیمار شده بود و قادر به حرف زدن نبود، فریاد زد من افتخار می کنم برادرم حسین، مانند جد بزرگوارش حسین ابن علی (ع) به شرف شهادت نایل آمد و این افتخار برای اولاد و بستگان و همکاران او باقی خواهد ماند. آری شهادت ارث ذریه رسول اکرم (ص) است و ما ذریه آن حضرت، به این ارث، افتخار می کنیم. سپس دو بیت شعر ذیل را خواند:

هرگز دل ما ز خصم در بیم نشد

در بیم ز صاحبان دیهیم نشد

ای جان به فدای آنکه پیش دشمن

تسلیم نمود جان و تسلیم نشد

و افزود که چون برادرم دکتر فاطمی تسلیم نظریات بیگانگان نشد، به دستور هندرسون و سفیر انگلیس او را کشتند. جرم نابخشودنی او این بود که درب سفارت انگلیس را بست و جاسوسان بیگانه را از ایران اخراج کرد. من یقین دارم که خدای قاهر و عادل، انتقام او را از قاتلینش خواهد گرفت.

در این هنگام ضعف به ایشان دست داد و ناچار او را از محوطه خارج کردند و پزشکی از بستگان که همراه بود، آمپولی به ایشان تزریق کرد و در این خلال، جوانی شعر زیبایی خواند که خود سروده بود.

خواهر فاطمی، پس از اندکی بهبودی، مجدداً شروع به صحبت کرد که ناگاه سرهنگ سپهپور، با حالتی سبعمانه به طرف مردم آمد و با

نعره‌های گوش خراش به وی تکلیف کرد که سکوت کند.
 خواهر فاطمی خروشید که برادر مرا اگشتید، آنچه التماس کردم
 بگذارید لا اقل يك بار او را ببینم مانع شدید و حتی نگذاشتید فرزند
 دو ساله‌اش را نزدش ببرند و او را از دیدار دردانه‌اش محروم کردید.
 برادر را بسا ۴۱ درجه تب تیرباران کردید و حالا توقع دارید سکوت
 کنم و عزاداری نکنم، مرا همین جا بکشید.
 سرهنگ گفت: نمی‌گذارم صحبت کنید.

دکتر سعید فاطمی، فرزند همین خانم و سردبیر روزنامه باختر
 امروز گفت: آقای سرهنگ! طبق قانون اساسی و منشور ملل متحد و
 اعلامیه جهانی حقوق بشر، شما نمی‌توانید جلوی نطق و بیان را
 بگیرید.

ولسی‌گوش شنوایی در کار نبود. لذا دستور داد که دکتر سعید
 فاطمی را دستگیر کنند اما با وجود این، مادر او یعنی خواهر دکتر
 فاطمی، همچنان به سخنرانی علیه رژیم و استعمارگران جهانی ادامه
 می‌داد.

اگر عین صفت نفت نیست بزرگ است
 سزای باید از آن که اول این مینا را خود
 گرد و آن کس ریش را دهن در کمر حین نامی است در زری
 دغانه خناب آتای نریان مینا را خود داد و عده
 همه با خضر در سه آن با اتفاق از آن بقرص غمزه حمله
 هر دو تمام مدت بکای با این خناب حتی که از اولی باز
 آن بزرگوار در پیشه در کمر هر دو

www.CheBayadKard.com